



هفته نامه

رهائی

سال دوم شماره ۷۷

پنجشنبه ۷ خرداد ماه ۱۳۶۰

بها ۳۰ ریال

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

در این شماره:

• از "کار" ۵۹ اکثریت تا "کار" ۱۰۹ اقلیت

تجدید تولید یک انحراف در روندی بظاهر معکوس

• بحث آزاد تلویزیونی

برای "بررسی" جهان بینی مادی و الهی

یا مجادله مالامال از تفاهم طرفداران صدیق مونیسم بورژوایی

• خلع سلاح و عوامفریبی هیئت حاکمه

دفاع سیاسی از حق مسلح بودن سازمانهای یک ضرورت انقلابی است

• پیکار و تئوری انقلاب (۲)

بورژوازی لیبرال "ملی و مستقل" است

• نکاتی چند پیرامون مقاله

رژیم جمهوری اسلامی در ورطه بحران

و...



از "کار" ۵۹ اکثریت تا "کار" ۱۰۹ اقلیت

تجدید تولید یک انحراف در روندی بظاهر معکوس

پارچه‌ای و دیواری با حروف بسیار درست: "جنگ، جنگ، تاسیروزی میبواند."



از ماه‌ها پیش، ظهور محدودی مدهای سرگشته‌ده به مقادیر به نحوی غریبی یادآور اوایل سال ۵۶ و نامه‌های سرگشته‌ده‌ای بود که به شاه، فرح، هویدا، معینان و غیره نوشته می‌شد. جالب است که یادآور شوم نه تنها اغلب نویسندگان بلکه حتی مضمون نامه‌های چهار سال پیش و ماه‌های اخیر کم و بیش مشابه‌اند. فقط مقادیر مخاطبان مدها عوض شده‌اند.

رژیم شاه بویژه در سالهای آخر حکومت خود به اقدامات سرکوبگرانه‌اش آنچنان ابعاد وحشیانه‌ای داده بود که قانون اساسی نیم بند خود را زیر پا گذاشت. البته این زیر پا گذاشتن بطور مطلق و همه جانبی قانون اساسی رژیم سلطنتی توسط شاه بطور تدریجی در طول سالها انجام گرفت. اما رژیم جمهوری اسلامی از همان زمانی که هنوز مرکب دست بخت خبرگان خشک نشده بود، قانون فوق ارتجاعی خود را تدبیر کرده گرفت. قانون اساسی جمهوری اسلامی در مقام مقایسه با قانون اساسی زمان مشروطیت (چه در زمینه حقوق و آزادیهای دموکراتیک و برسمیت شناختن تساوی حقوق افراد و بویژه حق حاکمیت مردم) بمراتب ارتجاعی تر است و بطوریکه می‌دانیم تر فوق ارتجاعی ولایت فقیه، همان اصول نیم بند زمان مشروطیت را به وضوحانه ترین شکلی یعنی می‌کند.

اگر در چهار سال پیش، لیبرالها در نامه‌های سرگشته‌ده خود به عدم اجرای قانون اساسی ایراد میکردند، فتنه‌ها امروز این نیروهای مترقی نظیر مجاهدین و اقلیت‌اند که در نامه‌های سرگشته‌ده خود به آیت‌الله خمینی، به بنی صدر و به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، چه با صراحت تمام (مجاهدین) و چه هنوز تلویحاً (اقلیت)، خواستار اجرای دست بخت مرتجعین مجلس خبرگان یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی هستند. قبل از اینکه به این مطلب باز گردیم، نکاتی چند را لازمست متذکر شویم.



رئیس جمهور منتخب مردم، پس از بحرانهای دوجانبه حاکمیت و بی نتیجه بودن زهنمودهای امام امت، چند ماه قبل از آغاز جنگ ایران و عراق، بفکر این افتاد که در ضمن مشورت با مردم و در میان گذاشتن حقایق با آنها، به بازگویی بپردازد. مجاهدین نیز از سرکوب حزب حاکم و حملاتی در پی و آشکار "پدر بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی" به آنها و طرفداری ایشان از حزب، بجان آمده بودند. بنا براین هم بنی صدر و هم مجاهدین به ضرورت نزدیکی و همکاری پی بردند. این همکاری و نزدیکی، برای اولین بار در جریان میتینگ بزرگ ۱۷ شهریور، برملا شد. از این تاریخ به بعد، اشتلاف طرفداران "جامعه بی طبقه توحیدی" و "اقتصاد توحیدی" (سابق)، هر روز چهره‌ی مشخصتری بخود گرفت. صفحات روزنامه‌های مجاهد و انقلاب اسلامی در ماه‌ها و

بدنبال عمیقتر شدن و بحالت انفجاری رسیدن بحرانهای اقتصادی و اجتماعی جامعه و ادامه‌ی جنگ دو دولت ارتجاعی ایران و عراق، بحران در جناحین حاکمیت نیز ابعاد گسترده‌تری پیدا کرده است. هر یک از دو جناح، جاکم، از چندی قبل به بازگویی و به جمع آوری نیروی پرداخته‌اند. دشمنان انحصارطلبی و "آزادیخواهان" در یکطرف، طرفداران مکتب و "ضد امپریالیستها" در طرف دیگر.

اگر طرف اول، با عمیقتر شدن بحران اقتصادی و اجتماعی و سرکوب وحشیانه‌ی جناح غالب، هر روز جاکمتر شده و نیروهای تازه نفس و با آوازه‌ای را به گشاده شدن بطرف یک سراب، راغب تر میکند؛ طرف دیگر در بهترین حالت، وضعی ثابت دارد چرا که در این بازگویی، از حداکثر ظرفیت و توان خود و از حداکثر کشش که ضوابط مکتبی اجازه میدهد، استفاده کرده است. این بهم خوردن توان نیروها سبب شده که بنی صدر در نامه‌ی اخیر خود با ارائه یک مثبت پیشنهادات غیر قابل قبول برای آیت‌الله خمینی و تهدید به استعفادر صورت عملی شدن آنها، "امام امت" را تحت فشار قرار دهد. بنی صدر، از طرف دیگر به دلگرمی نیروهای جدیدی که به صف "آزادیخواهان" پیوسته و با در راه پیوستن هستند، دست به "تعرض سریع، متمرکز، شجاعانه زده است" فراموشی کل قوا اگر "کلوز و شیر" را نخواسته باشد، لابد از متاوران نظامی خود، اصول کلی تعرض (مندرج در صفحات ۶۵۷-۶۵۸ کتاب "درباره جنگ") را شنیده است. حزب جمهوری اسلامی برای حفظ مواضع خود در حال حاضر چاره‌ای جز دفاع ندارد تا پس از گذشتن موج تعرضات، بوسیله خود تعرض جدید را آغاز کند.

در اینجا قابل تذکر است که بدنبال مرحوم شدن وحدت کلمه، "بنای وحدت" و غیره، هفت به مغیره برسی و جل اختلافات بر سبوی خود، بدنبال بیماری و ساقط شدن آیت‌الله انصاری اخبار تلویزیون در ۱۶۰/۳۵ به سیر موت افتاده و به تفریق دعوت حق را تسک خواهد گفت. و خامت بحران در چنان اوج و شدتی است که از تحت شعری و ستایشی موسمی امشبام حماران بر استعار مجرهای نتوان داشت.

درست زمانی که بنی صدر از آیت‌الله خمینی خواسته است که پیشنهادات طرح رئیس جمهور بنگلادش را بپذیرد، بدو فتوحات بیست و نهم لنگرمان اسلام،

بفحات روزنامه‌ها و تقویمات تمامی اخبار رادیو و تلویزیون را ببال ببال میکند، شبهه‌ها و باکی پس از دیگری، با فتنه‌ی الهاکتر آزاد میشوند. خبرگزاری پارس و آری روابط عمومی سیاه‌پاداران بیروزی بیشتر بیروزی در جنبه‌های اسلام علیه کفر را گزارش میدهند. البته فتنه‌ها و ناگهانی، خبرنگاران خارجی که از جنبه‌های جنگ دیدن میکنند، انکتیه دهان بران می‌دارند. و وقتی که میبوسد که: "در روزهای اخیر هم خبر ناسل سوچی در جنبه‌های جنگ پیدا شده" روزنامه‌های واسه به رژیم سر خشم می‌آیند، در همین زمان است که دیوارها و کوته و کنار شهر را شعارهای

کارها به بحث بنشینیم و حرف حق را بپذیریم. اما اگر نپذیرفتی و زور را پیمان آوردی این ۹۹ درصد نمی استند و شما کنند. اگر من هم بعنوان رئیس جمهور بگویم زور بکار نبرند آنوقت به مرتد که تراندازی کردید، آنها گوش نمیدهند، میزنند.

(با صداد، ۷ بهمن ۵۸)

اگر بخوایم رجزخوانیهای آن ایام این مارمولک بور-ژوازی دربارهی مجاهدین و حزب دموکرات و بویژه کمونیستها را نقل کنیم مثنوی هفتاد و یک کاغذ میشود. بهرحال وقتی که رویاهای او تعبیر شد، و حزب حاکم سابق بر اساس انتخابات ریاست جمهوری، سرعت حزب حاکم لاحق شد، و شکایات رئیس جمهور به خمینی که "دردنایه هیچ رئیس جمهوری با اندازهی من ظلم نشده"، "قلب امام ایت را به درد نیاورد، رئیس جمهور منتخب مردم بهمان یک دردی" ها بیانه برد. همراهی و همدردی مجاهدین و حزب دموکرات با رئیس جمهور دستاورد بزرگی بود ولی کافی نبود. کار خافی کتبی رئیس جمهور، در گوشه و کنار شهر به جستجوی "سوال حیران" ها پرداختند. محفل های خلق الساعة با اسمهای دهی بر کر، با آدمهایی که در هیچ زمینه ای با هم توافق ندارند و با برنامها مکتوب رفت و انگیز بوجود آمد. این باز کافی نبود، عمدتاً خاطراتی که مجاهدین از طرف هواداران رادیکال خود که جامعهی بی طبقهی نوحدی و مبارزه با امپریالیسم به آنها وعده داده شده بود، در فشار بودند که چگونه میشود با طرفدار سرمایه داری و معتقد به همکاری با امپریالیسم (عالمنا از نوع اروپایی و ژانسی) اشتغال کرد؟ برای ساکت کردن این بخش از هواداران مجاهدین و کنایه زدن "تصوراتش" با "لیبرالها"، لازم بود که یک سازمان معتبر به سبزه چرکهای متوهمان "دموکراسی" بی مدری محلو شود.

خلاصه اینکه، منظر میرسد که علاوه بر "سوال حیران" ها، راه کارگر و سازمان جریکهای اقلیت (و یک بخشی از آن) نیز به این دام افتاده باشند.

مقدمات سازش بایک رکن از ارکان سازش

هنوز زود است که در این زمینه حکمی داده شود زیرا که علیرغم تمام فزایش و شواهد موجود (که در زیر به باره ای از آنها اشاره میشود)، باز امیدواریم که اشتباه کنیم. سئوالاتی که در اینجا، براساس شواهد، عملکردها، موصفیکری علنی اقلیت مطرح میشوند بدون شک نمی توان به کل سازمان جریکهای اقلیت تعمیم داد. ما نمی دانیم که اینها، موضع اقلیت اقلیت است یا اکثریت اقلیت، بهرحال از هم اکنون می توان و باید طرح کرد:

(۱) خوانندگان "کار" اقلیت از شماره ۶۰ (اولین شماره پس از اشغال) تا حدوداً شماره ۹۷ عادت کرده بودند که هر جا از اقدامات سرکوبگرانهی حزب جمهوری اسلامی سخن میمان میآمد حتماً منتظر باشند چهجا و چه تابجا (و غالباً تابجا و با ستمهای و کلیشه ای)، یک مشت فحش و بدوسرا به نثار بی صدر و "لیبرالها" ردیف شود. و اینکار تقریباً در اکثر مقالات گوناگون و بلند هر شماره، تکرار میشد. آیا تصادفی است که از "کار" ۹۷ به بعد، کم کم و به تدریجی، این "عادت" کنار گذاشته میشود و کار بجای میرسد که در ۲۰ صفحهی "کار" ۱۱۰، حتی یک کلمه به بی مدرد "لیبرال" ها حمل نمیشود؟ و آیا تصادفی است که شعار هر دو جناح حاکم دوروی یک یکدانه بیکاره کنار گذاشته میشود؟

(۲) در ۲۷ آذر ۵۸، در شماره ۱۵ رها پی نوشتیم: "فدائیان خلق، بیروان نوی خط امام"، چشمها و دهانها از تعجب و ناباوری بازماند و حتی موضوع با

فهمه ها و روزهای اخیر، نشانه ها و شواهد آنچنان فراوانی بدست میدهند که سازی به نقل مثال نیست و در اینجا فقط گزاین دو پیغامی انقلاب اسلامی (۶۰/۲/۲۲) در مورد حوادث فاشم شهر و آن ستر در صفحهی اول مجله در "بزرگداشت سالروز هجرت شهید دکتر علی شریعتی... آقای رئیس جمهور و برادر مجاهد مصطفی، یازرگان از جمله سخنرانان این مراسم بودند". دومویه گویاست.



عبدالرحمن قاسملو در سفر خود به اروپا در محاسبه با روزنامهی لوپوند (در ۱۲ و ۱۳ دیامبر ۸۰-۲۱ و ۲۲ آذر ۵۹)، به تحلیل از مجاهدین خلق پرداخت و در همان سفر، در محاسبه ای با برنامهای فارسی رادیو بی بی سی، که با صدای قاسملو بخندید، بی مدرد را مایل به حسرت میالیدی کردستان قلمداد کرد.

روزی که مجاهد، در شماره ۷ بهمن ۵۹ بی مقدمه میاحیدای با قاسملو ترتیب داد. و بالاخره بی مدرد در کارنامهی رئیس جمهور علیرغم دشمنی کینه توزانه ای نسبت به حواسنهای حق طلبانهی خلقها سبزه چرکهای کرد (*). امروز ناگهان اعلام میکنند که "در جمهوری اسلامی اصل بر خودمختاری است، خودمختاری انسان در رابطه با خدا، بهائیان با وحشی از کلمات نداریم". (کارنامهی رئیس جمهور، انقلاب اسلامی ۶۰/۲/۳۰)

به تحلیل و تمجید قاسملو از مجاهدین نهاد قاسملو و حساب نشده و ناگهانی بود و نه مصاحبهی مجاهدین با قاسملو. به سراز تمایل بی مدرد به حل سالانهی کردستان، ناخودآگاه و بدون محاسبه از دهان قاسملو سریده بود و نه بی مدرد در ۶۰/۲/۳۰، بالاخره سئوال اصطلاح "خودمختاری"، بی علت توجیه الهی با فساد، داستان مال امروز و دیروز نیست. ۵ ماه پیش، این نه بی مدرد بلکه قاسملو بود که بجای او "پیش بینی علمی" کرد:

"... و روزی فرا خواهد رسید که مردی مانند من بی مدرد بی طرف ما پیدا شود و خودمختاری را به اینها بیاندازد کند." (میاحیدای قاسملو با لوپوند ۲۱ آذر ۵۹)

اشغال بی مدرد، مجاهدین و حزب دموکرات با به تعبیر دقتتر، پیشانی و حمایت مجاهدین و حزب دموکرات از بی مدرد، کشف جدیدی نیست که ما بخوایم آنرا بنام خود ثبت کنیم و با رازی نیست که ما بخوایم آنرا افشا کنیم.

بی مدرد در ۶ بهمن ۵۸، بی از اعلام بنام هیچ انتخابات، ریاست جمهوری در یک مصاحبهی رادیو تلویزیونی، با شرکت قریب ۵۰۰ خبرنگار داخلی و خارجی شرکت کرد. رئیس جمهور جدید و بادوی سابق ولایت فقیه

که از بیروزی سرمست بود، در عالم هیروپ گمان میکرد که میتواند مارهای افعی خورده ای چون آیت الله بهشتی را براحتی از سر راه خود بردارد، و از این نظر، به شوهی آن ملانصرالدین جمهوری اسلامی (قبل از اینکه "جاقوی بی تنه" شود) نیروهای انقلابی و مترقی را یک دردم میخواند و به آنها اخطار میکند:

"اکثریت قاطع اسلام را قبول دارند و اینکند اقلیتی بخواد به زور خود را به این اکثریت تحمیل کند نمیشود و آخر بهمان بی مدردی میرسد که گفتیم اینجا و آنجا را فلج میکنند و این ۹۹ درصد زیر بار این نخواهد رفت که این فلجها را با تحمیل آن اقلیت در خود حل کنند بلکه برعکس میگویند با حذف این اقلیت باید آن فلجها را حل کرد و این جز ساده است که باید فهمید. من از این فرصت استفاده میکنم و به آنها میگویم که از این فرصت استفاده کنند و این فرصت تاریخی است تا بجای همهی

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

تک و بدگمانی مواجه شد. ولی ۵ ماه بعد در ۳۱ اردی - بهشت ۵۹، وقتی که سرفمایدی کار ۵۹ (که قبل از انتشار توسط آقایان نگیدار و مدنی - رهبران کنونی جناح راست و جناح چپ اکثریت - خدمت آیت الله موسوی تقدیم شد) منتشر شد، بر آن پس سستی ما مهر تابید زده. اکثریت، در مسیر نیروی خط امام، بڑا افتاد و بهیچ حمایت از حزب جمهوری اسلامی پرداخت و اقلیت، با مواضعی را در بیکال در مقابل دوجناح ضد انقلاب، حاکمیت - موضع گرفت. آیا امروز نیز، بر اساس مواضع ماهیهای اخیر اقلیت و غالب مقالات و سرفمالات کار (مبارزه بر مقاله‌ای کار ۱۰۹)، میتوان در رابطه با رفقای اقلیت این سؤال را مطرح کرد: بیروان نوبن "دموکراسی" یعنی مدری؟

(۲) آیا مقالات شماره‌های اخیر بویژه سرفما - لدهای کار ۱۰۹ و ۱۱۰ یعنی "وضع سیاسی کنونی حزب جمهوری اسلامی بمناهی قدرت مسلط در هیات حاکمه" و "نامه‌ی سرگشاده‌ی سازمان جریکهای فدایی خلق ایران" خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، توسط همان سازمانی نوشته شده است که تا همین چند وقت پیش، هر دو جناح حاکمیت "بورژوازی" و "ارکان سازش" را محکوم میکرد و با "گودنایی" در کنار رهبری سازمان صورت گرفته است؟ آیا از نو باید شاهد همان تراژدی رز - سندگان بود که ارکان آن مدنی بدست "ایورتونیم" چپ - افتاد و مدنی بدست "ایورتونیم" راست (مراجعه کنید به سلسله مقالات "رزمندگان، انتعاب و مسائل انقلاب ایران - ان" در راهی‌های گذشته) و بالاخره هم بدستی معلوم شد ایورتونیم راست واقعی کدا بودند؟

(۳) حبس جاب ایران بخاطر بدآموزیهای خود از مارکسیسم - لنینیسم، به بیوند تنگاتنگ مبارزه‌ی طبقاتی، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و مبارزه برای دموکراسی شی توجه بود (برای روبروینستیهای توده‌ای و اکثریتی و بیکاریهای راست چپ نمادهای بیظا هر متغیوت هسور مبارزه برای دموکراسی است و تحقق آن در رسالت بورژوازی بشمار میرود). مابدهی خوشحالی بود که رفقای اقلیت، پس از انتعاب، این موضع سازمان جریکهای فدایی خلق از قیام به اس طرف را کم کم کنار گذاشتند. اگر چه به بیوند مبارزه برای دموکراسی با مبارزه‌ی طبقاتی همچنان بی اعتنا ماندند ولی لافل به رابطه‌ی جدایی ناپذیر مبارزه برای دموکراسی و مبارزه‌ی ضد امپریالیستی واقعی، بی بردند تا جاشک از چند ماه پیش، شعار "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی از مبارزه برای دموکراسی جدا نیست" در سرتوجهی تشریفی "کار" قرار گرفت.

ولی از آنجاشک این شعار از شماره‌ی ۹۷ به بعد (از شماره‌ای که تدریجی و هنوز تقریباً غیر محسوس موضع اقلیت در مورد لبرال ها، رتدمیکرد)، در بالای صفحه‌ی اول "کار" قرار گرفت میتوان سؤال کرد که دموکراسی برای رفقای اقلیت چیزی در حد همان سواب "دموکراسی" یعنی مدری نیست؟

(۵) حزب دموکرات، در حالیکه با نیروهای چپ فعال در کردستان برخورد های غیر دموکراتیک دارد و میکوشد که گروهها و سازمانهای چپ را بزور اسلحه سرکوب کند و در برخورد های مسلحانه با نیروهای انقلابی در کردستان بویژه با سازمان کومه له، دهها تن از مبارزان را که در کنار خلق کرد میجنگند، کشته و زخمی کرده است (مثلاً مراجعه کنید به راهی شماره‌ی ۷۳ و ۷۵) با اینحال به تنها سازمان چپ که دارای بهترین روابط میباشد، جریکهای اقلیت است. آیا این بهترین روابط فقط با اقلیت از میان تمام سازمانهای کمونیستی فعال در کردستان، یک امر تصادفی است؟ سازمان مجاهدین در نامه‌ی خود به رئیس جمهور درباره‌ی کردستان مینویسد:

"ما بکرات تعهد کرده‌ایم که در ظرف مدتی کمتر از یک یا دو هفته قادریم بر اساس همان پیام ۲۶ آبان ۵۸ (انام خمینی) به فاجعه‌ی کردستان خاتمه داده و فی الفور صلح و صفای دائمی

را در آنجا برقرار و آنگاه (۱) در کنار حزب دموکرات (۱) با هر نیروی جنگ افروزی در منطقه (مثلاً کومه له) نیز وارد جنگ شویم. (مجاهد شماره‌ی ۱۲۱، صفحه‌ی ۳۰) رفقای اقلیت در "نامه‌ی سرگشاده‌ی سازمان جریکهای فدایی خلق ایران به نمایندگان مجلس شورای اسلامی" مینویسد:

"در شرایط کنونی نیز مبارزه‌ی سیاسی را محسور فعالیت خود قرار داده‌ایم... و در کردستان نیز که مبارزه‌ی مسلحانه به خلق کرد تحمیل شده اس از طخی دموکراتیک، از آتش سستی که توام با شناسایی حقوق حقه‌ی خلق کرد باید دفاع میکنیم و سهم خود آماده‌ایم با آنکس به نیروی توده‌ای زحمتکش خلق کرد زمینه را برای مذاکره و برقراری آتش بر در کردستان... فرا - هم کنیم. ما چنین طخی را در شرایط کنونی بسود زحمتکشان خلق کرد و همدهی زحمتکشان ایران میدانیم." (کار، شماره‌ی ۱۱۰)

آنچه مجاهدین و حزب دموکرات و رفقای اقلیت میگویند دقیقاً یکی است. و فیلا هم دیده‌ایم که آقای رئیس جمهور هم گریه‌ی غایت شده و دیگر از کلمه‌ی خود محجاری وحشت ندارد.

و برای اسکه عمو فاجعه در رابطه با موضعگیری های اخیر اقلیت در نامه‌ی سرگشاده به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، بیشتر نشان داده شود، محبوریم که نمونه‌ی نسبتاً مفصلی از موضعگیری کار ۵۹ در رابطه با مبارزات خلق کرد را در اینجا نقل کنیم:

"ما مصممیم که بیش از پیش برای استقرار صلح در کردستان و جلوگیری از گسترش دامنه‌ی جنگ در این منطقه تلاش کنیم."

(سرفمایدی کار، ۵۹)

"ما همیشه جنگ تحمیلی را محکوم کرده و از استقرار صلح عادلانه در کردستان دفاع کرده‌ایم، در عین حال همواره با دآوری کرده‌ایم که همه‌ی گشاشک فکر میکنند با جنگ برادرستی در کردستان قادر خواهد بود به بحران کردستان با پایان دهند، چه بخواهند چه نخواهند آب به آسباب امیرالسم میریزند... خلق کرد امروز مشکل و سازمان یافته است و بر حقوقی که سالیهای متصادی برای آن مبارزه کرده است، آگاهایی و ایمان کامل دارد. در طول تاریخ خلفایی که آگاهانه برای کسب حقوق خود سباحسته اند در

مقابل بزرگترین زرادخانه های تسلیحاتی به تنها با برمدی کرده اند بلکه همیشه با شکست مفتضحانه سرکوب کنندگان بیروزی خود را در تاریخ به ثبت رسانده اند... هم اکنون که این سطور را مینویسم اقدامات جنگ طلبانه‌ای توسط محافل رسمی و دولتی بعمل می‌آید و کوششهایی صورت می - گیرد که جنگ را گسترش دهد و تا یک جنگ داخلی تمام عیار ایجاد فاجعه‌ی کردستان را شامصل سراسر ایران گرداند... (ما) آماده‌ایم در جهت بشردیمارزات ضد امپریالیستی - دموکراتیک مردم میهنان و تحکیم صفوف خلقهای قهرمانان ایران در راه استقرار صلح که حقوق دموکراتیک مردم کردستان را زیر پا نکذارد و جارچوب مطالبات حق طلبانه‌ی آنان را درهم نشکند از هر گونه کوششی کوتاهی نکنیم."

(تلاش ما برای استقرار صلح عادلانه در کردستان کار ۵۹)

و بطوریکه از مقایسه‌ی دو نمونه‌ی کار ۱۱۰ و کار ۵۹ ملاحظه میشود، موضعگیری رفقای اقلیت درباره‌ی کردستان، در بازده ماه بعد، متأسفانه از موضعگیری کار ۵۹، عقب مانده تر است. در همین رابطه لازمست یک سؤال دیگر را مطرح کنیم: آن مواضع انقلابی رفقای اقلیت در مقاله‌ی مفصل "ایورتونیم و علل اجتماعی و طبقاتی جنگ کردستان" که در جواب و حمله به کار ۵۹ در کار ۶۲ (اقلیت)

شدن حقوق دموکراتیک توده ها، چهارجوبی که چنین حقوقی را تضمین کند، محترم خواهد شمرده.
(نامه ی سرگشا: ده به نما بندگان مجلس شورای اسلامی - کار ۱۱۰ - تا یکد از ماست)

و اگر چنین نشود، "آجاری فعالیت قانونی، مناظره ی تلویزیونی، سخنپوچ و سی معنی" خواهد بود. (همانجا) البته رفقای اقلیت درباره ی آمادگی به فعالیت در چهارجوب قانون اساسی، به صراحت مجاهدین سخن نگفته اند ولی مفهوم کلی نامه ی سرگشاده ی آنها به نما بندگان مجلس شورای اسلامی و از جمله عبارت نقل شده در فوق و نیز عبارتی که بعدا ذکر خواهیم کرد هیچ معنای دیگری ندارد. "به رسمیت شناخته شدن" سازمان توسط کسی؟ پیداست که منظور برسمیت شناخته شدن توسط رژیم جمهوری اسلامی است و لاغیر، وگرنه این عبارت را خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی عنوان نمی کردند. و چهارجوبی که "چنین حقوقی" را محورا تعیین میکند در جمهوری اسلامی چیزی جز قانون اساسی نیست و هر دانشجوی حقوق میداند که هیچ قانون دیگری نمیتواند در تضاد با قانون اساسی بوده و احتمالا "حقوقی" بیش از حقوق مندرج در قانون اساسی را به یک سازمان سیاسی که خواستار "برسمیت شناخته شدن" است، اعطا کند. این را اقلیت میداند، نمایندگان مجلس شورای اسلامی میدانند و ما هم میدانیم. منظور اقلیت در اینجا چیزی جز قبول قانون اساسی و "محترم" شمردن آن نیست ولی بعینت تر از آن عکس العمل هواداران هنوز شاعت بیان صریح آنرا نیافته است.

ما در اینجا لزومی ندارد که از مدها انتقادات کوینده و حملات شدید جریکها چه در زمان قبل و چه بعد از تصویب این قانون قرون وسطایی، نمونه هایی ارائه دهیم. فقط سئوالی که براسمان مطرح است اینست که: چگونه "حقوقی" که در چهارجوب ولایت فقیه گنجد امروز میتواند برای رفقای اقلیت محترم شمرده شود؟ تمام داستان در این "محترم" شمردن قانون اساسی خلاصه میشود. قصه رفتن گستر از اینها است. سئوال زیر میتواند آنرا روشن کند.

(۸) رفقای اقلیت برای اینکه مقدمات نزدیکی و اشتلاف با مجاهدین، حزب دموکرات، بنی صدر را فراهم کنند، مجبورید بر خلاف عادت گذشته، تا بلیتوی بسیار تیره ای از "تاکتیک زبان بار" و "قدرت فائقه در حاکمیت کنونی یعنی حزب جمهوری اسلامی" بدست دهند. البته "تحلیلی" که در توجیه این کشف جدید بدست میدهند، برپایه ی هیچ داده ی جدیدی استوار نیست. مضافا اینکه خود رفقای اقلیت در خلال تحلیل خود، بند را آب میدهند:

"اینکه هیأت حاکمه ((منظور همان قدرت فائقه ی حاکمیت یعنی حزب جمهوری اسلامی است)) تا چه حد در اجرای این تاکتیک، تداوم آن، دست یابی به هدف استراتژیک خود موفق خواهد بود، مساله ایست که با توجه به مجموع اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه میتوان از هم اکنون شکست آنرا پیش بینی کرد." (کار - ۱۰۹)

علیرغم پیش بینی این شکست، معلوم نیست که ضرورت تغییر مواضع شدید این جنبشی و نزدیکی با "لیبرالها" در کجاست؟ بهرحال، رهبری اقلیت تصمیم خود را گرفته است و فقط این میباید که قضیه "دو جناح بورژوازی" و "ارگان سازش" را برای اعضا و هواداران خود توجیه کند. و برای اینکار، اقلیت در سرمقاله ی کار ۱۰۹ یک "تحلیل شوربیک" ارائه میدهد. خلاصه و جان کبلام این "تحلیل" را بشرح زیر میتوان خلاصه کرد: "قدرت فائقه در حاکمیت کنونی یعنی حزب جمهوری اسلامی" میکوشد که "لیبرالها" و در رأس آنها بنی صدر را ایزوله کند،

بقیه در صفحه ۱۹

نوشته شده بود، چه شد؟ بازده ماه بعد، رسدن به مواضع عقب مانده تر از مواضع "ایورونیستهای نوپا" را چگونه میتوان توجیه کرد و چه نامی باید به آن داد؟

(۶) از اتحاد ناموفق با مائوئیستهای خجول در اول ماه مه که بگذریم، حرکت رفقای اقلیت در ماههای اخیر همواره کام به کام به راست بود: وحدت بی سرانجام با جناح جبا اکثریت که مورد نصیب رهبری اقلیت قرار گرفته بود؛ ولی پس از بلنبوم جناح راست اکثریت و روی آوردن عده ای از اعضا و کادرفهای جناح راست به جناح جبا اکثریت، جناح اخبارالذکر ترجیح داد بجای ادغام در جناح جبا اکثریت، بعنوان یک "سازمان" باقی بماند؛ اتحاد عمل با راه کارگر و جناح جبا اکثریت در بازگشایی دانشگاهها و غیره. از این نمونه ها و نمونه های مشابه که بگذریم، تمام صفیری و کبری های مندرج در مطالب "اول ماه مه" را چه باشکوه تر برگزار کنیم؟ و حتی پیشنهادات چهارگانه ی آن قبل از اینکه مغایطت نیروهای کمونیستی باشد، در جهت کشاندن مجاهدین به اتحاد عمل در این روز بود.

آیا حکمی که در آذر ۵۸ در رهائی شماره ی ۱۵ داده بودیم: "سازمان فدائیان خلق همواره در جستجوی متحقق ساختن آن نظریات درست یعنی نزدیکی با آن نیروهای غیربرولتری ... سودا با او و افرار از نیروهای جبا با تطبیق و تقلیل براسمه های خود مستحشود؟ بکار دیگر در حال تحقیق نیست؟ رفقای اقلیت، حتی در بزرگترین جشن کارگری جهان، بجای اتحاد عمل کمونیستها میخواستند (هرچند خواستن تاکنون توانستن نشده) با نیروهای غیربرولتری اتحاد عمل داشته باشند.

(۷) مجاهدین خلق در نامه بریاست جمهوری، بنی از بر شمردن باره ای از اصول قانون اساسی سئوال می کنند:

"و اکنون آقای رئیس جمهور، آیا عملکرد دولت طی این مدت و مخصوصا لایحه ی در دست بررسی آخر - اب در مجلس، با این اصول و سایر اصول قانون اساسی متناقض ... نیست؟"

(مجاهد شماره ی ۱۲۱، ص ۲۹)
بعبر عمده خوشبینانی مجاهدین از اصول ولایت فقیه هر چه باشد حقیقت اینست که تدنشا لایحه ی "فعالیت احزاب ... بلکه لواحق بر مراتب سرکوبگرانه تر از آن نیز براحتمی میتواند در چهارجوب قانون اساسی فوق آرتجائی جمهوری اسلامی بگنجد. ما به این امر در نوبندی دیگری خواهیم پرداخت. فقط در اینجا باید بگوئیم که: خیر دوستان مجاهد، "لایحه ی در دست بررسی احزاب در مجلس، با این اصول و سایر اصول قانون اساسی، متناقض نیست". اگر قصد خودفریبی در میان بود، که توجه بهمان اصولی که خود نمونه آورده اید، کافی بود که این مطلب را براحتمی شما نشان دهد. بگذریم از اینکه اصول مورد استناد را غالیا بطور کامل نقل نکرده اید و اغلب از کنار قسمت های اصولی که حکم شما را خدشه دار میکرد با گذاشتن بند نقطه (...)، رد شدید.

بهرحال مجاهدین در نامه به رئیس جمهور با صراحت تمام و اقلیت در نامه ی سرگشاده به نمایندگان مجلس شورای اسلامی بطور ضمنی این مفهوم را رسانده اند که حاضرند در چهارجوب همین قانون اساسی فعالیت کنند. و گویا قانون ولایت فقیه میتواند آزادی فعالیت های سیاسی - انقلابی و "حقوق دموکراتیک توده ها" را برسمیت بشناسد:

"سازمان ما در صورت برسمیت شناخته شدن و تضمین آزادی فعالیت سیاسی - انقلابی و برسمیت شناخته

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

پیکار

وتئوری انقلاب

بورژوازی لیبرال "ملی و مستقل" است

۲

بدون تعیین هدف اسم از ارتجاعی و انقلابی بودن پادروها سخن گفتن است و درهم گوئی. پیش رفت یا پس رفت تنها در ارتباط با یک هدف روشن میشود اما همین امر یعنی هدف نیز یک مقصد است و جاد نیست. هدف نیز برای کمونیستها یعنی برای کسانی که حرکت را یک اصل اما سی درجهان هستی و از آنجا درجهان بینی خود میدارند و معتقدند جهان مشمول بودن آن هستند، خود متحرک است. توضیح میدهم.

چند قرن پیش درجاء معی ماقبل سرمایه داری - مثلاً فئودالی - آن نیروهای ارتجاعی که طرفدار حفظ وضع موجود بودند نیروهای محافظه کار بودند، نیروهایی که در جهت برقراری مناسبات اجتماعی (تولیدی - روبنائی) جدید میکوشیدند و نیروهای مترقی خوانده میشدند و نیروهایی که خواستار بازگشت به گذشته بودند و نیروهای ارتجاعی نام داشتند این تقسیم بندی تا زمانیکه شرایط انقلابی هنوز درجاء معی بوجود نیامده مکفی است، اما هنگامیکه انقلاب یعنی دگرگونی بنیادی در دستور کار قرار میگیرد و جاد معی غلبانی و انقلابی میشود برخی از نیروهای مترقی در جهت آن تلاش میکنند یعنی انقلابی - طرفداران انقلاب - خوانده میشوند، برخی جاد میزنند و در مقابل آن موضع میگیرند یعنی طرفدار رجعت به وضع ماقبل انقلابی میگردند. یعنی ارتجاعی میشوند. عبارت دیگر در حال غلبان اجتماعی که بنا بر تعریف اوضاعی - متعادل و بی ثبات است و با لآخره وضع اجتماعی با یکدیگر پیش رود، یا به عقب، دیگر نیروئی با اسم نیروی محافظه کار (یعنی طرفدار اوضاع وضع بحرانی) وجود ندارد. هم - نیروهای فعال اجتماعی قطبی میشوند و یا به ما و یا انقلاب نظر دارند یا به ماقبل آن. یا انقلابی هستند یا ارتجاعی هنگامیکه انقلاب در حال وقوع است کسی در واقع بیطرف نیست. بیطرف ماندن موری در واقع در خدمت نیروی مسلط قرار گرفتن است. بنابراین گزیده مترقی بودن مترادف انقلابی بودن نیست و میتوان از لحاظ مقوله ای قائل به وجود نیروئی شد که فی المثل مترقی ولی غیر انقلابی است ولی این امر که نه از لحاظ مقوله ای بلکه از لحاظ واقعی نیروئی که متصورا میخواهد جاد معی به پیش رود ولی با انقلاب (بخوانیم "خون و خونریزی" و بهم ریختن همه چیز!) موافق نیست و میخواهد از طریق اتخاذ فورم و پیشروی تدریجی و بقول خود آنها غیر کارگزار ستر و فیستی (غیر فاجعای) حرکت

در شمار پیش نظر "پیکار" را در رابطه با ارتجاعی نبودن لیبرالها مورد بحث قرار دادیم و نشان دادیم که چگونه مقوله بورژوازی ملی خود را در پوشش لیبرال پنهان کرده است و گاه و بیگاه دم خروس نمایان میشود و با لآخره با آوردن نقل قولی دیگر از پیکار نشان دادیم که آیا - ما زمان بدلائلی تاریخی را روشن که ارتباطش با دلائل دیگر روشن نیست و بدون احساس احتیاج به استدلال ناگهان حکم داده است که بورژوازی لیبرال "بخش مرتجع شده" است یعنی بخشی از آن اخیرا مرتجع شده است و بخش دیگر مرتجع نیست. حال این بخش مرتجع کدام یک است و آن غیر مرتجع کدام؟ سئوالی است که بلا جواب مانده است. اما کمی بیشتر که در نوشته های پیکار جستجو کنیم به احکام دیگری برخورد میکنیم که فهم آنها از جهت مشکل میشود. باین حکم توجه کنید:

"گسترش سرمایه جانی در بخش هایی از جهان که مناسبات ماقبل سرمایه داری هنوز در آنجا وجود دارد حرکتی ارتجاعی است" (پیکار ۱۷)

از قرار این حکم، قاعدتا همه بخش های سرمایه داری که طبعاً مدافع گسترش مناسبات سرمایه داری هستند باید منطقاً ارتجاعی خوانده شوند. بسیار خوب اما آیا بورژوازی لیبرال طرفدار چه نوع مناسباتی است که بر مبنای یک اظهار پیکار ارتجاعی نیست و بر مبنای اظهار دیگرش فقط "بخش مرتجع شده"؟! این چه موجودی است که هر جا عنداللزوم و بر مبنای مصلحت جوشی نویسندگان پیکار برنگی در میآید؟ گاه منطقاً ارتجاعی هست، گاه ارتجاعی نیست، گاه بخش ارتجاعی است؟ آیا این همان "اسطوره ای" نیست که شاه پریان شده و بکرمان در چهره دیو و یک دم در جمال فرشته ظاهر میشود؟ در اینجا ضروری می بینیم که توضیح ایجابی کوتاهی پیرامون مقوله ارتجاعی بدهیم تا شاید برای رفقای پیکار نیز مفید افتد و آنها را از "تحلیلهای" پادروها و دوره ای بر حذر کند.

هنگامیکه از "ارتجاعی" یا "مترقی" بودن صحبت میکنیم قبل از هر چیز باید یک مقصد را برای خود مشخص کنیم. رجعت یا ترقی انواع حرکت هستند. تنها با مشخص کردن مقصد است که میتوانیم یک حرکت را در جهت آن - یعنی ترقی - ارزیابی کنیم و یا خلاف جهت آن - یعنی ارتجاعی.

کند چقدر متوهم است امری است که جای بحث اینجا نیست. در اینجا باید بگوئیم که گرچه چنین نیروهای در ادوار مختلف کم نبوده اند (مسالمت جویان، بشردوستان، تدریجیون از این مقوله بوده اند و البته امروز هم بسیارند) معینا در تحلیل اجتماعی حرکت و جایگاه و عمل آنها را باید معیار قرار داد و نه توهم های آنها را.

بنا بر این تعریف، در عصر فئودالیزم نیروهای که طرفدار مناسبات جدید (سرما به داری) هستند مترقی هستند، اما همه ضرورتا انقلابی نیستند. در این عصر - عصر فئودالیزم - هدف مشخص و تاریخی برقراری مناسبات سرما به داری است و بنا بر این مترقی بودن یا نبودن، محافظه کار بودن یا نبودن، ارتجاعی بودن یا نبودن، انقلابی بودن یا نبودن همه در این ارتباط و در ارتباط با وضع مشخص جامعه، یعنی در حال بحران انقلابی بودن یا نبودن، معین میشود.

امیدواریم تا اینجا - که مربوط به گذشته های دور است مخالفت جدی پیکار و مشابیهین را با تعاریف فوق - بر نیانگیخته باشیم. اما اجازه دهید قدری بیشتر رویم.

امروز دیگر عصر فئودالیزم نیست، عصر سرما به داری جهش است. بنا بر این مقصود هدف نیز دیگرمانند عصر فئودالیزم، برقراری مناسبات سرما به داری نیست. هدف و مقصد خود تغییر کرده اند. به پیش حرکت کرده اند. از اینجا حرکت هر نیروی اجتماعی را در رابطه با هدفی که دیگر هدف گذشته نیست. با هدف حرکت کرده، با هدف تحول یافته، باید ارزیابی کرد. در جامعه سرما به داری هدف نیروهای مترقی مناسباتی غیر سرما به داری است. مناسباتی پیشتر از سرما به داری است. و این مناسبات برای کمونیستها هیچ چیز مناسبات سوسیالیستی نیست (البته واقف هستیم که رویزیونیستهای رنگارنگ فاشل به وجود مناسباتی که نه سرما به داری است و نه سوسیالیستی بلکه معجون غریبی است که زحمت تبیین آنرا هم بخود نمیدهند، هستند و میخواهند از طریق آن - "راه رشد غیر سرما به داری" - به بهشت موعود برسند. اما از آنجا که پیکار نیز مدعی است که به چنین خزعبلاتی باور ندارد و ضرورتی در برخورد به آن در اینجا نمی بینیم. خوانندگان میتوانند برای بحث مشخص این مسئله

به مقالات رهائی از جمله رهائی شماره های ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۳۴ مراجعه کنند). بنا بر این اگر این مسئله مورد توافق است که در عصر سرما به داری جهانی - یعنی عصر حاضر - مقصد و هدف برقراری مناسبات سوسیالیستی است. بنا بر این معیار و میزان مترقی یا انقلابی بودن و نبودن، محافظه کار بودن و نبودن، ارتجاعی بودن و نبودن... باید در همین ارتباط جستجو شود. یعنی تشخیص داده شود که آنچه تاریخی صادق داشت امروزه دیگر بطور مشخص واقعیت ندارد. در عمان

عهد تیمور مناسبات ما قبل سرما به داری وجود داشته است. سلطان قابوس نوکرا میریالیزم در جهت گسترش سرما به جهانی این مناسبات را بهم میریزد. اگر بنا بر قابوس این کار را در سه قرن پیش میکرد برایش کف میزدیم. اما امروز چه؟ ایشان میتوانند با توسل به ماتریالیسم تاریخی (تاریخی که چه عرض کنیم، ماتریالیسم متحجر، ماتریالیسم مکانیکی، دید تک خطی از تاریخ) استدلال کنند که مگر این نیست که مناسبات سرما به داری از مناسبات ما قبل سرما به داری پیشتر

- مترقی تر - است. پس من عنصری مترقی هستم و باید از من حمایت کنید. اما جواب کمونیستها به این - نوکرا میریالیزم چیست. جواب اینست که مناسبات سرما به داری از مناسبات ما قبل سرما به داری پیش تر - مترقی تر - بود اما دیگر نیست. امروز همه این مناسبات - مناسبات طبقاتی - ارتجاعیست: به ما قبل تمدن بشر مربوطند. امروز عصر سرما به داری جهانی و همزمان متضاد آن - سوسیالیسم - است. در مقابل دگرگونی بنیادی تاریخ - یعنی آنچه در دستور کار است، در مقابل این دو همزمان متضاد - سرما به داری و سوسیالیسم - یا میتوان طرفدار این یک بود و یا آن یک (و شق سوم البته "غیر سرما به داری" غیر سوسیالیستی است!) آن نیروی که در جهت برقراری سوسیالیسم حرکت میکند مترقی است. آن نیروی که در جهت برقراری یا ادامه سرما به داری حرکت میکند ارتجاعی است. نیروی محافظه کار فقط در شرایط غیر غلیظانی معنا دارد. نیروی که در مقابل سوسیالیسم موضع میگیرد، و با آن مبارزه میکند اگر هم به معنای لغوی محافظه کار باشد از نقطه نظر تحول انقلابی ارتجاعی است. بنا بر این از نقطه نظر کمونیستها بطور اعم. و از نقطه نظر پیکار بطور خاص که اعتلای انقلابی را به بحران انقلابی میکشاند و میخواهد امروزه جنگ داخلی (انقلاب؟) راه بیندازد اگر اه شگفت انگیز در ارتجاعی خواندن لیبرالها چه معنا میدهد. یک شق محتمل اینست که ایشان خود نمیدانند چه میگویند و صرفا درهم گوئی ناشی از بیدانگی میکنند. اما شق محتمل دیگر اینست که آنان برخلاف مدعای خود (که به آن خواهیم پرداخت) آنچنان جنگ داخلی (انقلابی؟) میخواهند بکنند که خلاف جهت حرکت بورژوازی لیبرال نیست. هدف و مقصد آنها هدف و مقصدی است که در ارتباط با آن بورژوازی لیبرال ارتجاعی نیست. و نگفته پیدا است که دم خوس دیکتاتور چهار طبقه، برخلاف ادعای رفقایان تراژیکست که لازم به نشان دادن باشد. زمانی چریکهای فدائی خلق میخواهند مناطقی از ایران را آزاد کنند و سپس حمل و نقل و تولید و توزیع (همین مختصرا!) بدست بورژوازی ملی بیاورند:

"... پس باید به بورژوازی ملی کمک کنیم تا قسمتهای عمده تولید و توزیع منطقه ای آزاد شده و تجارت بیاورند"

پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی

مناطق تحت سلطه دشمن را بعهده گیرد.

(" طرح تحقیقی در باره ی بورژوازی ملی ایران " بنقل از کتاب "بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" - صفحه ۸۱)

بورژوازی ملی در این سیستم تفکر مائوئیستی نه تنها انقلابی بود بلکه پرولتاریای بیچاره با بد پیشمرگی میشد برای اش انقلاب میکرد و " تولید و توزیع " را بدست میداد و خودش به نقش پا سدا را انقلاب (!) کلاشینکف بدست بر قله های مناطق آزاد شده کشیک میداد. امروز رفقای پیکار تولید و توزیع را بدست بورژوازی ملی نمیدهند بلکه زحمت آنرا بعهده کمونیستها میگذارند تا با تولید و توزیع سرمایه دارانه بدست پرولتاریای عزیز ، انقلاب دموکراتیک ظفر مند شود. راست میگویند رفقا ! بورژوازی لیبرال برای چنین انقلابی ارتجاعی نیست. آنها که همه ی بورژوازی و منجمله بورژوازی- لیبرال را ارتجاعی میخوانند، قطعاً خودشان ضدا انقلابیون " شبه تروتسکیست " هستند. خواننده قضاوت کند که نیروی که بورژوازی لیبرال را ارتجاعی نداند ولی گفته خودش " شبه تروتسکیست ها " را ضدا انقلابی (اگر نه بدتر) خطاب کند علیرغم چپ نماهایی های تحیر انگیز ، از نظرایدئولوژیک نیرویی راست است یا چپ .

امپریالیسم

اما این زمینه ی ارتجاعی و انقلابی گری، در ترزهای پیکار با مسئله ی وابستگی و عدم وابستگی نیز مخلوط میشود و از لحاظ دیگر هم دم " خروس ملی" بیرون میزند . فرض کنیم ما با انقلاب اجتماعی نمیخواهیم بکنیم (که این فرض مستبعدی نیست و خواهیم دید که پیکار هم مایل به این کار نیست). فرض کنیم که عده ای میخواهند انقلاب آزاد بخش بکنند و شما امپریالیسم را بکنند و ما میر- یالیسم هم برای آنان همان استعمار راست و سرمایه داری جهانی نیست . در این صورت معیار آنها در چنین انقلابی- یعنی انقلابی با هدف و مقصد رهایی از سلطه استعمار- چیست؟ این معیار طبعاً حرکت بر مبنای مناسبات تولیدی نیست بلکه معیاری سیاسی است . در یک جامعه ی وابسته که در حال غلبان انقلاب آزاد بخش است عده ای میخواهند شراستعمار را بکنند. انقلابی هستند. عده ای میخواهند جامعه به همان حالت وابستگی برگردد یا در حال وابستگی بماند. ارتجاعی هستند. در اینجا دیگر تقسیم بندی بورژوازی به فاشیست و لیبرال و کذا مطرح نیست. در توهم انگیز ترین- و بهترین!- حالت ملی بودن یا نبودن بورژوازی مطرح میشود. بکار گرفتن واژه ی "لیبرال" از جانب نیرو در چنین ارتباطی فقط نشانه دهنده آنست که داردمخفی کاری میشود و غرض از لیبرال موجودی بجز ملی نیست . به نمونه-

هایی از تراوشات قلم رفقای پیکار توجه کنیم :

پیکار در ادامه ی همان تحلیلهای دوره ای در زمینه ی ۳۴ بورژوازی لیبرال را مساوی بورژوازی غیروابسته میشمرد و از سوی دیگر معتقد است که بورژوازی ملی آن نیرویی است که اتکا اقتصادش به تولید و بازاری داخلی باشد و از سوی دیگر مدعی است که بورژوازی لیبرال به تولید داخلی متکی نیست . اگر فرض اخیر را بگیریم که بورژوازی لیبرال به تولید داخلی متکی نیست یعنی " بورژوازی غیروابسته " ، وابسته- بقول ایشان متکی- هست . خوب یا لاخره این " غیروابسته " وابسته است یا غیروابسته ؟ ملی است یا غیر ملی؟ جواب را میتوان در نقل قولی که یکبار دیگر از پیکار کردیم یافت: " گرایش چپ شبه تروتسکیستی ... اولاً بورژوازی

لیبرال را ... ارتجاعی خوانده (!) و تا مغز استخوان مستقیم و غیر مستقیم وابسته به امپریالیسم میشمرد ..."

(پیکار ۳۶- تاکید زماست)
در شماره ی پیش در گناه ارتجاعی خواندن بورژوازی لیبرال بحث کردیم و اکنون متوجه میشویم که بورژوازی لیبرال به نظر پیکار نه مستقیم و نه حتی غیر مستقیم وابسته به امپریالیسم نیست . ملی را هرگز کسی بهتر از این تعریف نکرده است ! بورژوازی لیبرال نه ارتجاعی است و نه وابسته . مستقل و ملی است . و هر کس جز این بگوید گرایش چپ شبه تروتسکیستی خود را بروز داده است .

ما از درهم گوئیهای نظیر آنکه بورژوازی " ملی " اتکا اقتصادش به تولید و بازاری داخلی است " میگذریم چون میترسیم فراریانی مانند آقای ایروانی که هم تولید کفش داخلی بود و هم عمدتاً به بازاری داخلی متکی، ادعا کند که بنظر " بیگترین سال زمان کمونیستی" ! یعنی پیکار بنده ملی هستم و تمنای شرکت در کابینه ما بعد انقلاب (کدام انقلاب؟ بماند برای بعد) را بکند. تنها از رفقای پیکار میپرسیم شما را بخدا منظورتان از این همه درهم گوئی چیست؟ اگر میخواهید خلق الله را گنج کنید وای بر ما ، و اگر تصور میکنید و میخواهید دنیا دما ئوئیستی اندیشهتان را بیوشانید وای بر شما . چون نتوانسته اید ، مائوئیستهای علنی مانند رنجبران کمتر کسی را گنج میکنند. شما ، باور کنید، همه را گنج میکنند. البته جز " شبه تروتسکیستها" !! را .

یک جریان کمونیستی چندین سال پیش نوشت :

" همزمان با گسترش عملکرد امپریالیسم از مرحله ی غارت منابع (و بطور کلی صدور کالا) به مرحله ی توسعه ی صدور کالا ، بازاریابی و سرمایه گذاری ، تا شایر نفوذ امپریالیسم در نحوه ی تقسیم ثروت جامعه در محدوده ی کار سرمایه داران کمپراتور باقی نمیمانند . اقشار وسیعی از سرمایه داران داخلی

دارند. لیبرال بودن یا نبودن مرتبط با اندازه‌ی حجم سرمایه نیست. این ویژگی بهمینسان ربطی به داخلی یا خارجی بودن (از نظر جوامع متروپل و پیرامون)، ربطی به عقب مانده یا پیشرفته بودن سرمایه داری ندارد. راکفلرها و کندیه‌ها جزء سرمایه داران لیبرال هستند که ضما از بزرگ ترین و انحصاری ترین سرمایه داران جهانند. سرمایه دار لیبرال یعنی سرمایه دار طرفدار آزادی قدرت تنظیم کننده‌ی دولت بورژوازی (به نفع بخش خصوصی) که وجود دموکراسی بورژوازی را درجا معی خودی به نفع مقاصد سیاسی-اقتصادی خویش میدانند صرف نظر از این امر که بنظر

کمونیست‌ها امکان برقراری دموکراسی بورژوازی در آن‌جا مگه معین وجود دارد یا ندارد. از قضا پیوند-بخوانید وابستگی-سرمایه داران لیبرال در سطح جهان اگر بیشتر از سرمایه داران محافظه کار نباشد کمترین نیست. لیبرال‌ها طرفدار کم کردن محدودیت‌های مرزهای ملی هستند و حال آنکه محافظه کاران در اکثریت موارد بر سیاست‌های حفاظتی (پروتکشنیست) اصرار می‌ورزند. بنا بر این نه تنها رفقای پیکار نباشد تعجب کنند که سرمایه داران لیبرال وطنی وابسته به سرمایه داری جهانی هستند، نه تنها از این که کسانی که این خصوصیت لیبرال‌ها را با زگو میکنند به آنها اتهام می‌زنند، بلکه اگر جز این بود باید در اساس لیبرالیسم جهانی شک میکردند. سرمایه دار لیبرال نه ملی است، نه الزاما "متوسط" است، نه الزاما داخلی است، نه بلاجهت خاطر خواه دموکراسی بورژوازی است و نه هیچ چیز دیگری که نیست هست. این‌ها خصوصیت‌های هستند که گاه میتوانستند بر حسب منافع مشخص آنها مصداق داشته باشند و گاه نه. این‌ها ماهوی نیستند و متغیرند.

بنا بر این آنها که درجا معما لیبرال‌ها را بطور مستقیم و غیر مستقیم وابسته به سرمایه داری جهانی میدانند درست نمی‌گویند. درست می‌گویند. آنها که لیبرال‌ها را ارتجاعی میدانند درست نمی‌گویند. درست می‌گویند. شما که به آنها ایراد می‌گیرید درست می‌گوئید. در هم می‌گوئید. و گاه اساسا نمیدانید که چه می‌گوئید بیائید با هم دوباره پیکار ۴۲ را بخوانیم :

"... هر نوع آزادی و لیبرالیسم، ادامی سلطه امپریالیسم و حیات سیستم سرمایه داری وابسته را ... تهدید می‌نماید."

آیا هنوز هم معتقد نیستید که حتی مفاہیم اولیه را نمیدانید؟ آیا هنوز هم قبول ندارید که از نظر ایدئولوژیک راست هستند؟

دیگر هم رشد سریع می‌یابند، از وجود امپریالیسم و تغییر سریع مناسبات تولیدی که در اثر نفوذ آن ایجاد میشود برای رشد خود وابسته به امپریالیسم و برنامه‌های آن میشوند... اینها کمپرادور نیستند... اینها مستقیماً شریک یا مباشر امپریالیسم نیستند، معذرا رشد خود را مدیون آن هستند و بطور غیر مستقیم هم به امپریالیسم خدمت میکنند..."

(بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم ونش نیرو-های چپ - صفحات ۷۷ و ۷۸)

این جریان کمونیستی آنروزی یعنی ما مدعی است که باید پدید آمده‌ها را به امانت خواند. مدعی است که در تفکیک سرمایه دار داخلی از خارجی، الفاظ ملی و غیر ملی و لیبرال و فاشیست جایی نیست. مدعی است که داخلی (ایروانی؟) ملی نیست. مدعی است که لیبرال بودن بخودی خود بمعنای وابستگی یا عدم وابستگی نیست. مدعی است که همه‌ی سرمایه داران داخلی در جوامعی مانند ایران بنحوی از انحاء از برنامه‌های امپریالیسم متمتع میشوند. درست است که گاه تضاد-های هم بر مبنای نحوه‌ی چاپیدن مردم و تقسیم سود دارند ولی وجود این تضادها دال بر ملی بودن یا ارتجاعی نبودن و یا وابسته نبودن سرمایه داران داخلی نیست. آیا چنین سخن گفتن درست و منسجم تر است یا "تحلیلهای" چپ اندر فحجی دوره‌ای بی پایه و یا تعریف‌های از خود من در آرم ملحتی. اگر نمیخواهید چیزی را بیوشا بنید چرا ب زبان مارکس و لنین سخن نمی‌گوئید. اگر علیرغم ادعایان که گویا کمونیسم یا مرگ لنین ارتکامل ایستاد (!)، ما ثوئیسیم زبان فرهنگ و ایدئولوژی شما نیست چرا ب زبان اوسخن می‌گوئید و بعد با خود و با واقعیت جامعه در تضاد مدعی افتید و متضاد گوئی میکنید.

رفقا! حتی در انقلاب آزاد بخش امروزی هم همه‌ی بورژواها و منجمله بورژوازی لیبرال ارتجاعی هستند. تضاد آنها با نیروهای شرکت کننده در انقلاب است. اگر شما توهمی در این مورد دارید، آنها ندارند. آنها خط خود را خوب می‌شناسند.

در خاتمه این بخش از بحث یادآوری پاره‌ای از نکاتی را که در رهائی‌های گذشته به آنها پرداخته ایم ضروری می‌بینیم. لیبرالیسم در مقابل محافظه کاری قرار می‌گیرد و بعنوان گرایشی سیاسی در درون سرمایه داری است که طبعاً پایه‌ی اقتصادی دارد. این مسئله ارتباطی به انحصاری بودن یا نبودن سرمایه داری ندارد. بسیاری از انحصارات بزرگ سرمایه داری جهانی که در بخش غیر نظامی جا دارند جز سرمایه داری لیبرال هستند. بخشی از سرمایه داری غیر-انحصاری نیز در این گرایش و بخشی بزرگتر ایشای دیگر قرار

اتحاد کارگران ، ناقوس مرگ سرمایه داری است

خلع سلاح و عوامفریبی هیئت حاکمه

دفاع سیاسی از حق مسلح بودن سازمانها، يك ضرورت انقلابی است!

از اولین روزهای بعد از قسام، "رهبران" یکصد فریاد برآوردند که اسلحه‌های به بیجا رفته را پس دهید. روزی نبود که "رهبران" جمهوری اسلامی ایران، حتی لحظه‌ای پیرامون خلع سلاح نیروهای سیاسی مترقی، ساکت نباشتند. روزی کردها به خلع سلاح دعوت می‌نمود، و به آنان وعده‌ی امان نامه داده می‌شد، روز دیگر مردم کفیند سرکوب می‌شود و سلاحهای آنان جمع آوری می‌شود، و روزی مجاهدین به دامان اسلام عزیز دعوت‌شده و از آنان تقاضای استرداد اسلحه می‌شود، و بالاخره روز دیگر وهنگامیکه عیت بودن این دعوتها و تهدیدها آشکار می‌شود، دولت رسماً تهدید به خلع سلاح اجباری میکند.

فریاد خلع سلاح، فریادی است آشنا، نه صرفاً از آن جهت که اقتدر تکراری است که همچون فریاد و واجبات دینی و بدسال هر سبحان الله از جانب رهبران تکرار می‌گردد، بلکه همچنین از آن جهت که در تاریخ معاصر میهن ما کم سابقه نبوده است. شیخ فضل الله، باغ اتابک، سردار اسعد بخاری، فدائیان و مجاهدین صدر مشروطه، نیز خوردن سارغان، ...، نامها، مکانها و حوادثی هستند که در اوایل همین قرن، انقلاب و مبارزه‌ی برنگوهی را شمع تمام به افلاک کشانده و شاهزادگان درباری را استیبار عیسی به ردای مشروطه خواهی، درکنار آخوندهای مرتجع، و بورژوازی منزول تجاری حاکم بر سرنوشته‌های رجسکتر نبود، و جز یک تجربه - انیم از نوع تلخ آن - چیز دیگری را برای آیندگان به ارث نگذاشت. و امروز این نامها با مقداری پی و پیش شدن - که خود این جایگاهی متناسب با تفسیر شرایط است - در صور دیگر خود را می‌نمایانند. شیخ فضل الله، تبدیل به خمینی می‌شود، بی آنکه گذشت ۷۰ سال تاریخ در گذار و کردار تفسیری ایجاد کرده باشد. باغ اتابک سرناسر ایران، می‌گردد، و فدائیان خلق (اکثریت) این همزمان سابق انقلاب، همچون بی‌فرم خان نصر نظامیه رژیم را تهدید می‌کنند.



برسدنی است که ارزش سلاح چیست که این چنین همگان کمر به نابودی جانباران انقلابی و مترقی آن بسته اند؟ بی شک آنچه را که این خلع سلاح نشاء می‌رود، نه صرفاً برچیدن خود اسلحه بلکه برچیدن حامین مترقی و انقلابی آن - و منحرف کردن جبهه‌ی است که این اسلحه نشاء می‌رود. ارزش اسلحه نه در ماشه‌ی جکاسده‌ی آن بلکه در آن برنامه‌ی سیاسی است که به ردیابی هدف پرداخته است. اینکه حاکمان جدید، هر از چند گاهی خواست خود مبنی بر خلع سلاح مردم و نیروهای سیاسی را عنوان می‌کنند، و مصراعه در راه آن می‌کشند، خود شاید بی‌شمار از هر چیز دیگر نشانه‌ی اهمیت فراوانی است که رژیم جمهوری اسلامی برای مسلح بودن مردم و نیروهای سیاسی مترقی قائل است، اما علاوه بر آن، رژیم وجود اسلحه در میان مردم و سازمانهای سیاسی را مستحکم قرار می‌دهد تا بدستوسيله هرگونه حرکت اعتراضی - ولو در مسائلمت آمیزترین شکل ممکن - سرکوب نکند. آیا براساسی سر حوادث خود بهترین گواه این امر نیست که رژیم قمع سرکوب تمام می‌مخالفت خود را دارد - وجود اسلحه و یا عدم وجود آن در میان مخالفین - صرفاً یک بهانه است و در شکل سرکوب یا غیر می‌گذارد.

همزمان با فریادهای مکرر رژیم مبنی بر خلع سلاح مردم و نیروهای سیاسی، که اولین بار آن را در ۲۳ بهمن ۵۷ بوضوح شنیدیم، رژیم جمهوری اسلامی ایران حملات و

تهاجمات خود را به ابوریسون سیاسی آغاز نمود. در حقیقت مارش مونیونین "خلع سلاح" تواما با بانک شوم استبدادی قرون وسطایی، سمبولی غم انگیز حوادثی را ساخت که بعد از قسام در این کشور بوفوع بی‌بوس، رژیم نه تنها نیروهای سیاسی مترقی را کد با از پیش مسلح بودند، و با در دوران قیام مسلح شده بودند، مورد هجوم وحشیانه‌ی خود قرار داد، بلکه به سرکوب خونین حرکات اعتراضی سیاسی نیز پرداخت.

حاکمیت نظام هرات اسفندماه ۵۷ زنان را بخون می‌کشد و اوایل خود را با سرکوب آن کینل می‌دارد، زیرا صرفاً و صرفاً زنان ایران با احکام سرعی رژیم مبنی بر حجاب اسلامی مخالفت کرده‌اند. سپس، نظام هرات مختلف کارگران بیکار و شاغل را در اصفهان، اندیشک، ماهشهر، بروجرد، تهران و ... به گلوله می‌زنند و حتی بعدها "خانه‌ی کارگر" را متصرف می‌شود، زیرا انسان بی آنکه مسلح باشد، حرات مبارد برای حقوق خود را کرده‌اند. رژیم هر زمان به بهانه‌های مختلف متوسل می‌شود، تا حرکات فوق ارتجاعی خود را توجیه نماید. زمانی بریدن پستانهای زنان در کردستان بهانه‌ی حمله و سرکوب مسلحانه می‌گردد، روزی وجود فتودالها در ترکمن صحرا "توجیه حمله‌ی مسلحانه می‌گردد و جندی بعد کشت افاقهای جنگ در دانشگاهها، - موجه "انقلاب فرهنگی" می‌گردد، روزنامه‌های خارج از کشور مرسوم، مورد هجوم قرار می‌گیرد و کانونهای دموکراتیک یکی بر از دیگری به تعطیل کشانده می‌شوند. و اینها بی‌شمار آنکه سرکوب "اشرار" و "ضدانقلاب" مسلح باشد. سرکوب کسانی است که از چهار جوب تعیین شده از جانب رژیم خارج شده‌اند. لیست سیاهی که می‌توان آنرا دهها مثال از حمله به صادان بندرانزلی گرفته، تا هجوم به شوراهای کارگری، و جشنهای ارتجاعی کناسوران و ... در کارنامه‌ی هر روزی رژیم جمهوری اسلامی نشان داد. آیا براساسی تمامی این حرکات، مجامع و مراکز مسلح بوده - اند که این چنین مورد هجوم قرار گرفته‌اند و بنا "حرم" آنان مخالفت با رژیم است که طبعاً طبیعی است طبقاتی و روینای فکرش به آن قدرت تحمل هیچ نیروی مخالفی را نمی‌دهد. رژیم جمهوری اسلامی در تبلیغات خود، سعی میکند که علت مخالفتش با نیروهای سیاسی را در مسلح بودن نیروهای مخالف جلوه‌گر کند، حال آنکه این "مسلح بودن نیروها" صرفاً یک بهانه است. بهانه‌ی ای که هر از چند گاه مورد استفاده‌ی جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد. رژیم نه تنها تاب و توان تحمل حرکات اعتراضی و بازو زمانه‌های خارج از کنترل دولتی، و با مجامع دموکراتیک را ندارد بلکه حتی جبهه‌ی ملی را که تصور همرفا تونی و مسلح بودن بر اثر از تصور مرک سیاسی نیز شکنجه‌آور است مورد هجوم قرار می‌دهد و فعالیتش را ممنوع اعلام می‌کند. آیا براساسی جبهه‌ی ملی نیز مسلح است، آیا این سریکان دیربوزی قدرت نیستند که نه تنها مسلح نبوده بلکه به قانون اساسی ارتجاعی نیز رای مثبت داده‌اند، و امروز مکان فعالیت علنی از آنان سلب شده است؟ و یا بالعکس مگر جریانات وابسته و بی‌بوس به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و با ترور پستانهای وابسته به فدائیان اسلام و ... و یا حتی فدائیان خلق اکثریت که امروزه امکانات دولتی برای مشاطه‌گری رژیم بی محابا در اختیارشان قرار می‌گیرد، اسلحه‌های خود را تحویل دولت مکتبی نموده‌اند که از "آزادی عمل" برخوردار هستند. بعبارت دیگر آیا این مسلح بودن

به قیام زدند تا با آن رشته‌های پروپیج و خشم وابستگی‌های سیاسی - اقتصادی ایران به امپریالیسم جهانی را قطع نمایند. اسلحه بدست مردم افتاد، چون آن نه مثل "رهبران" در پشت میز مذاکره با عمال امپریالیسم، بلکه در خیابانها و در اطراف یادگارانها با حرکت خودتاریخ را رقم میزدند. توده‌ها مسلح شدند زیرا تاجار و خونین گذشته‌شان نشان داده بود که بدون سلاح، امکان درهم شکستن بندهای تاریخی عبودیت وجود ندارد.

ولی آیا برای امروز، و بعد از گذشت دو سال ونیم از آن قیام شکوهمند، دلائل واقعی که مردم را علیه رژیم میل و خواست شدید "رهبران" به مسلح شدن کشاند بر طرف شده است که امروز بخشی از حق مسلم خود را زانقلاب - داشتن اسلحه را با طیب خاطر به دست والیان امر سپردند، آیا برای ارتش جمهوری اسلامی و رهبران آمریکائی آن، همان ارتش قبل از ۲۳ بهمن نیست، و دیگر امروز خطری بعنوان کودتا زندگی سیاسی مردم را تهدید نمی‌کند، که آنها از حق مسلم خود یعنی بر مسلح بودن منصرف شوند؟ آیا تمامی وابستگی‌های سیاسی و اقتصادی ایران به امپریالیسم جهانی قطع گردیده است که توده‌ها دیگر نیازی به اسلحه نداشته باشند؟ آیا برای مسلح بودن مردم دیگر دلیلی وجود ندارد؟ و بکمال العکس این رژیم حاکم است که مسلح بودن مردم را همچنان مانعی در راه گوش‌های خود برای تثبیت نظام زهم‌پاشیده می‌رماند. آیا برای این رژیم، اسلحه‌های مردم خود را به دست خود می‌دهند، و زحمتکشان در راه آن جان باختند، امروز متحقق شده است که دیگر نیازی به سلاح نباشد؟ واقعیت اینست که واقعیت اینست که هیچک از اهداف واقعی مبارزات مردم - که بخاطر آن مسلح شدند - جامه‌ای عمل نیوشده است، و تمامی آن شرایطی که در مقطعی از مبارزات مردم، تسلیح توده‌ای را بدنبال داشت هنوز با برجاست. ارتش همانند گذشته منتظر فرصتی است که بتواند حاکمیت بی چون و چرای، ایالتیان واقعی خود را بر ایران حکمفرما نماید. فرماندهان آمریکائی ارتش، حتی یک لحظه در سرکوب مبارزات مردم تردیدی بخود راه نمی‌دهند. علاوه بر ارتش با بندهای تروریستی و ارتجاعی وابسته و سازمان یافته توسط حزب جمهوری اسلامی، هیچ فرصتی در سرکوب و تضعیف جنبش مردم بر خود حرام نمی‌کنند، و شبانه روز به انجام وظیفه مشغول هستند. نه تنها تحولی در نظام اقتصادی حاکم ایجاد نگردیده، بلکه بندهای وابستگی هر روز بیش از پیش مستحکم می‌شود و شمره‌ی کار زحمتکشان به صورت مختلف به جیب سرما به داران سرازیر میگردد. و تا زمانی که وضع بدیستین منوال است، نه تنها مردم اسلحه خود - این یادگار گرانمای قیام - را بر زمین نخواهند گذاشت، بلکه از حق مسلح بودن خود بعنوان یکی از ضروریات مقابله با تعدیات رژیم دفاع خواهند کرد.



بسیاری از سازمانهای سیاسی ایران، بیش از آنکه سردمداران حکومت امروزی بفکر مبارزه علیه نظام شاهنشاهی افتند، اسلحه بدست گرفته و رژیم شاهنشاهی را به مصاف طلبیدند. اینان بدون کسب مجوز "شرعی" و غیر شرعی "از" رهبران "امروزی"، دریافتند که مسلح شدن یکی از شروط اساسی مبارزه در ایران است. گروهی دیگر نیز در طول قیام شکوهمند بهمن ماه به جرگه نیروهای مسلح مردمی پیوستند و علیرغم تمام توافقات داخلی و بین المللی بین سران امروزی حکومت و غارتگران جهانی و ارتش شاهنشاهی خود را مسلح نمودند. اما این نقض قرارداد "رهبران" توسط نیروهای سیاسی نمیتوانست بدون کیفر بماند، و از همان آغاز قیام مؤرد شامت "رهبران" قرار نگرفت، این کیفر خود را در تمثیل و احیاء سازمان ارتش و ایجاد انواع سازمانهای مسلح

مردم و نیروهای سیاسی است و با اصل عدم مخالفت، که رژیم را به سرکوب همهی ایوزیسیون وامیدارد، برای یافتن پاسخ به سئوالات اینجینیتی که روزانه به صورت مختلف با آن مواجه هستیم، احتیاج جدائی به استنتاج نداریم، واقعیتهای ملموس گویاتر از آنست که بخواهیم از واری حوادث به قضایا بنگریم. رژیم قصد آنرا دارد که هر مخالفتی را سرکوب نماید جز به آن راهی برای ادامه‌ی حیات خود ندارد. رژیم جمهوری اسلامی ایران، به طبیعت منافعی که با ناداری و خراست آنرا پیچیده دارد و بعزت روبی افکری که آنرا از نظر ظاهر ارتجاعی و از دیگر جریانهای سرکوبگر متمایز میکند، و همچنین علت فرایط و بزه‌ای که طی آن - قیام مسلحانه - بقدرت رسیده است، نمیتواند در مقابل کوچکترین اعتراضات ولو این اعتراضات از جانب توده‌های غیر مسلح و با نیروهای صرفاً سیاسی باشد به تهدید، ارباب و اسلحه پناه نبرد. واضح است که وجود اسلحه در دست توده‌های مردم سازمانهای سیاسی - که خود از نتایج بلافاصله‌ی قیام است - آنها در جامعه‌ای که هنوز در غلبان سر میبرد، از جمله عواملی است که بدست و چگونگی سرکوبی رژیم و بزرگی خاصی میبخشد. این بزرگی را هیچ چیز بهتر از عوامل فیزیکی فدا میبرا - لیستی رژیم که هدفش خلع سلاح سیاسی مردم است و بر سر بی شمر ماندن این عوامل فیزیکی ها و پناه بردن به چماق توصیف نمیکند. استیصال رژیم در مقابله‌ی سیاسی با مخالفین - و از آنجا مخالفین مسلح - رژیم را به چماق و از آنجا به سرکوب مسلحانه رهنمود میازد. و بدین جهت همزمان با عوامل فیزیکی سیاسی شعار "خلع سلاح" نیروهای سیاسی را میدهد.

در حقیقت قصد واقعی رژیم از خلع سلاح، و سرکوب ایوزیسیون مترقی هموار نمودن راه بر فرازونشیب تثبیت حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی است. تثبیت نهایی حاکمیت جمهوری اسلامی - جناحین مختلف و با یکی از آن - بدون خنثی کردن نیروهای مختلف امکان پذیر نیست. هیچک از جناحین حاکمیت به تنهایی قدرت مقابله با جنبش سیاسی مترقی را ندارند. هر یک منحوی سعی در جذب این نیروها به سمت خود دارند تا موقوف به خود را در مبارزات آنی مستحکم تر نمایند. اما علاوه بر این کوشش سیاسی، هر دو جناح مصمم هستند که با گرفتن سلاح از دست مردم و بازماندنی سیاسی، "خطر" عدم کامیابی خود را در مصافهای آینده تقلیل دهند. اختلافات هر دو جناح در مقابل واقعیت مسلح بودن توده‌های مردم و سازمانهای سیاسی، به وحدتی خلال تا پذیرد خلع سلاح مخالفین تبدیل میشود. رژیم جمهوری اسلامی از تجربه‌ی قیام گذشته آموخته است که وجود اسلحه در میان مردم و سازمانهای سیاسی و مترقی، در مصافهای آینده که یکی از اشکال بروز احتمالی آن نظامی است نه تنها همچون بدیسو، نه - که قدرت تاثیر روانی آن انکارناپذیر است - بلکه همچون یک وسیله‌ی مؤثر از موفق بودن تعدیات و تحركات رژیم جلوگیری میکند، و بدین جهت شایان از هر بسو به سمت خلع سلاح مردم و نیروهای سیاسی گام برمیدارد.



هنگامیکه مردم در خیابانها فریاد میزدند که "رهبران ما را مسلح کنید"، رهبران در پشت میز مذاکره با سران ارتش و مقامات آمریکایی چگونگی انتقال مسالمت آمیز قدرت از رژیم شاهنشاهی به رژیم اسلامی را طراحی میکردند. مردم علیرغم خواست "رهبران" مسلح شدند و در غیاب آنان یکی از مستبدترین رژیمهای معاصر را درهم شکستند. مردم مسلح شدند تا بتوانند، ارتش آمریکایی رژیم شاه را درهم شکنند. توده‌ها اسلحه بدست گرفتند تا بتوانند با تغییر رژیم حاکم، گامی بسوی تعالی و ترقی بردارند. آنان دست

جنگ و دولت ضد مردمی ایران و عراق، برای سرمایه‌داران "خیرات" و برای زحمتکشان، مکافات ببار آورده است

"امیدامت"، چوپان امت!

همچو شبان را عی از گرک عبند
وقت حمعه بر رعا خط میکشند
تا برون ناید از آن خط گوسفند
نه درآید کرکی و دزد با گزند

"مثنوی - دفتر ششم"

در میان سینه چاکان و میترین جامعهی صدر اسلام، بی گمان به آیت الله منتظری باید جای خاصی داد. سقاقت و تخریر آخوندی همراه با توهم ترحم انگیز تحقق جامعهی اسلامی، که در قامت ساده لوحانهی "امیدامت" تبلور یافته است، خاطرهی مدفون شدهی جامعهی شایستهی حجاز را، از زیر خروارها استخوان پوسیده، بیرون میکشد. سقاقت، تخریر و توهم مردی که سنگ کلیهی مردم قم را با "قنبیط" مداوا میکند، بهرهی بانکی در اقتصاد سرمایه - داری را به ضرب فتوا از محنتی روزگار میروشد و تضادهای طبقاتی را با بند و اندرزه های بدران - و کدخدائی وصله و پینه میکند!

خواست خرده بورژوازی سنتی ایران برای بازگشت به دوران طلایی گذشته، تنها به عرصه اقتصاد جامعه محدود نمیشود. این خرده بورژوازی بدلیل خودداری از ویژگیهای فرهنگی - مذهبی خود، خواستار احیای مناسبات اجتماعی صدر اسلام نیز هست. مناسباتی که در آن میتوان زنان را در جادر پیچید و کنج خانه نشاند، میتوان آنان را در ملا عام سنگسار کرد، میتوان دست آفتابه دزدی را از رخ قطع نمود، میتوان به قید سوگند بینوایی را محکوم و حیانتکاری را تشریحه نمود، میتوان به حکم امر به معروف و نهی از منکر تفتیش عقاید کرد و سر از تن مخالفین جدا نمود. مناسباتی که در آن میتوان به دو نیمه کردن ماه باور داشت، جفت شدن کفش پشیمانی مغربین را به چشم دید و... و همه اینها را بعنوان فرائین و آیات الهی، چشم و گوش بسته پذیرفت و بدشال چراها گرفت: چون و چرا در کار خدا و خلقای خدا، "کفر" و "تغایر" است.

این چشم انداز جامعهی صدر اسلام است که آیت الله منتظری با ساده لوحی در انتظار تحقق آنست: جامعهای که تمام آحاد آن گوسفندان خداوندند و برگزیدگان خدا، چوپانان این گوسفندان. فقیه عالمقدر در خطبهی نماز جمعه روز ۱۱ اردیبهشت، ضمن بر حذر داشتن مردم از خطر گروهبکها (۱) میگوید:

"آنکس (بخوانید آن گوسفند!) که از جامعه (بخوا) - شد گله (۱) جدا شد به دام گرک می افتد، گرک شرقی یا گرک غربی". (جمهوری اسلامی ۱۲۰ اردی - بهشت ۶۰)

در ذهن فقیه عالمقدر، جامعه همچون گله و گرایشهای سیاسی در قالب گرک و گوسفند شکل گرفته است. و این - تضاد فی نیست. این تمثیل یک آرزوست! "امیدامت" خود را برای چوپانی امت آماده میکند.

لیکنه فقیه عالمقدر با کراماتات شیخ شبان مثنوی را دارد و نه تودهی مردم گوسفندان زبان بسته اند! این توهمات تا آنجا که مغز کوچک فقیه عالمقدر را قفلک میدهد، صرفا ترحم انگیز نیست، اما وقتی بای حیات تودهی رجمتش در میان است، دیگر نه ترحم انگیز بلکه نفرت انگیز میشود. این رویای خوش را تعمیری بیس ناگوار است: سبیل سرخ میلیونها انسان زمینکش که زنجیرهای خود را میدرنند و بی امان بدست کینه پورین میبرند، چندانکه جانشینان خداوند بر روی زمین، محال خواندن دورگشت نماز آیات را نیز نخواهند یافت. و آنروز دور نخواهد بود!

نشان داد که هدف عمده آنان احیاء نظم در درون جامعه بود. اما این تفسیر "رهبران" نیز نتوانست مانع از ادامدی مبارزه انقلابی در جامعه گردد. و مبارزه در صورت مختلف آن ادامه یافت. وجود این مبارزه در سطح جامعه همچنین ادامه بحرانهای سیاسی و اقتصادی - که خودبخود از وجود همین مبارزه - ناشی میگردد، به سرکوب رژیم سرعنی بی سابقه بخشید. مبارزات توده ای رجمتش و وجود سازمانهای سیاسی مسلح در کنار بحران عمیق آنچنان راه را بر تثبیت حکومت سندهود، کد انواع توطئه های مختلف برای سرکوب سازمانهای سیاسی آغاز کردید. جنگ برگردستان و کتید. سپس هجوم مسلحانه به مراکز و محامع سازمانهای سیاسی و حتی ترور مبارزین سیاسی، جای کتبی باقی نگذاشت. رژیم در مقابل خود با سازمانهای سیاسی بستر از هر چه برآسله میکند است. حتی سیاستهای دیگر رژیم - جناحی مختلف آن - معنی سازش با این سازمان چوپان سیاسی هیکاد این احتمال را از نظر سران رژیم دور ندانست که در صورت عدم سازش سیاسی، مسلحانه به سرکوب این رژیم بپردازد.

در چنین شرایطی است، که مسئله مسلح بودن و یا نبودن نیروهای سیاسی صرفا در جامعه مطرح میگردد، آیا یا بیدرچاره - چوب قوانین به مبارزه پرداخت و یا تکیه به وجوه مبارزه سیاسی و قانونی. اما لحذا در تحویل داد و یا بالعکس باید در حفظ و گسترش سازمانهای سیاسی نظامی کوشید؟ بی شک جواب را باید در تعیین واقعیت اجتماعی دریافت. جامعه ایران دچار تحولات طوفانی است: تحمل وضع موجود برای هیچک از جناحهای حاکم و حامیان امپریالیستی آنان امکان پذیر نیست. در این راستا بسیاری در این تصور هستند که مبارزات فعلی در سطح جامعه، به استقرار یک رژیم دموکراتیک بورژوازی منتهی انجامد و بر اساس آن مبنی خود را برای حلقه سلاخ تنظیم بینمایند. و بسیاری دیگر در سراپ راه رشد غیر سرمایه داری - نزدیکی رژیم سنده شوروی را تبلیغ میکنند. اما واقعیت اینست که چگونگی ساخت سرمایه داری ایران، و اساسا کشورهای پیرامون اجازه نهدی شدن دموکراسی بورژوازی و از آنجا امکان مبارزه صرفا سیاسی - علی را نخواهد داد. تحولات و تغییرات سرمایه، چگونگی وابستگی ایران به بازار جهانی و نقش عمده دولت در سرمایه گذاری، بها و همچنین، تأثیرات تاریخی اجتماعی و فاضی جامعه آشنای در تکیون دولت در ایران، از شرایط لازم برای ایجاد یک دموکراسی بورژوازی جلوگیری میکند. علاوه بر آن، "تحقیق راه رشد غیر سرمایه داری در ایران" که معنی عملی آن سپیم بیشتر بخش دولتی در سرمایه گذاریها و وابستگی به نیروی ست. در ترجمه سیاسی اش چیزی فرای خفقان و استبداد دولتی را به همراه ندارد. خفقان و استبدادی کد امکان مبارزه صرف سیاسی و قانونی را - بعنوان مسلط ترین شیوه مبارزاتی - سلب میکند. این واقعیتها در جامعه ایران، با حافله کلیه توطئه های رنگارنگی که علیه نیروهای سیاسی و مترقی در جامعه در حال بکوب است، و تجارب متعددی که در شرایط مشابه ایران در این زمینه در دست است: تجربه میرد رشتلی کد اسلحه خود را به دولت آئنده مسترد کرد، تجربه حزب کمونسیت عراق کد میلیتاریای خود را در صفوف - حراس الشیعی حزب بعثت محل نمود، جای هیچگونه تردیدی - رابافی تمسک دارد، کد دفاع سیاسی از حق مسلح نبودن سازمانها، یک ضرورت انقلابی است. در چنین شرایطی مبارزه برای آرمانهای واقعی طبقاتی کارگر، جدا از مبارزه برای مسلح شدن توده های مردم، و مسلح باقی ماندن سازمانهای انقلابی نیست، هر چند که این در لحظه بمعنای مبارزه مسلحانه علیه حاکمیت - جنگ داخلی تمام عیار - نباشد.



بحث آزاد تلویزیونی برای "بررسی" جهان بینی مادی والهی

یا مجادله مالامال از تفاهم
طرفداران صدیق مونسیم بورژوائی



خلم سلاح خواهد کرد. هدف دیگری که رژیم از این امر دنبال میکند تبلیغ برای جریانات بظا هرجب برای جلوگیری از رگ آوری مردم به نیروهای چپ رادیکال است. یک ضربیم که در ادامه سیاست پیدا شده حادثه ای بسیار اندازی به مستبک فداشایان اکثریت را در میدان آزادی بوجود میآورد تا به خیال خود با یک تیر دو نشان بزنند. هم نیروهای سیاسی انقلابی را مسئول این اقدام تروریستی قلمداد کرده و آنها را جانی و تروریست معرفی کنند و هم مصنوعاً رمیسانها را با بلوک فداشایان - حزب نموده تقویت کنند. البته این طرح با شکست مواجه میشود. کسی که پس نمیکنند که حتی حزب رنجبران چنین اقدامی کرده باشد. پس فاعدا برای مقابله با جناح تازه شکل یافته، با بدستاریوی جدیدی نوشته میشود و عروسکهای نمایش در نقشهای جدیدی بکار گرفته میشوند.

نمایش جدید: بحث آزاد

پس انگیزه ی دولت در برابر انداختن مضحکه اخیر روشن شد: تقویت جناح خود با بکار گرفتن فداشایان اکثریت و حزب توذ در مقابل فقط تازه شکل گرفته ی جناح بنی مدروا زمان مجاهدین خلق و... و همچنین حمله به میانی کمونسیم عملی. رژیم جمهوری اسلامی همچون هر رژیم سرمایه داری میداند که در شرایط او حکمرانی جنس نموده ای برای تضعیف آن میتواند متوسل به دوا اقدام شود یکی سرکوب عرمان و دیگری اجازه ی رشد به اندیشه های رفرمیستی و قانونی (علنی). در بسیاری موارد اقدام اولی چاره ساز نبوده و همراهی با کتیک دوم را می طلبد برای مثال اعلام میشود که فعالیت گروه های سیاسی در چارچوب قانون جمهوری اسلامی جایز است. (بماند که این امر خود قابل تعبیر است) و بدین ترتیب تلاش میشود اولاً تا رفاصتی عمومی به سمت انتقاد در چارچوب دولت سرمایه داری کانالیزه گردد و ثانیاً نمایندگان فکری اقتدارنا را ضای پایاره ای از گروه های سیاسی به همکاری و اصلاحات در درون سیستم کشانده شوند و در ضمن به توده ها نیز با بدشان داد که کسانی که چارچوب قانون را نمی پذیرند آشوب طلب هستند. این عملکرد بویژه در شرایطی مانند شرایط ایران با تمسک به جنگ با یک دولت خارجی (عراق) و با با اصطلاح مبارزه فدا میربا لیبستی آشکار میگردد.

اما چه کسانی برای قانونی شدن میروند؟ قبل از همه حزب نموده و فداشایان اکثریت. اینان همچون پدران نظریه برداران ترناسیونال دوم خود با توجه شوریک بدیگرش

رژیم جمهوری اسلامی خیمه شب بازی جدیدی را آغاز کرده است. در شرایطی که هرگونه اعتصاب و اعتراض کارگران به شدت ترین وجهی سرکوب میشود، در شرایطی که هیات حاکمه خانه های زحمتکش را بر سرشان خراب کرده و در مقابل اعتراض آنها بیش از ۱۳۰ نفر را دستگیر میکند، در شرایطی که عظیم ترین قراردادهای اقتصادی با امیرالایسم بشکلی مخفیانه، عوامفریبانه از سوی دولت منعقد میشود، در شرایطی که بنا بر اظهار خودشان تنها سود بورژوازی تجاری در سال گذشته بالغ بر ۱۲۰ میلیارد تومان شده است، در شرایطی که سرکوب آزادیهای دموکراتیک ابعاد تازه ای یافته و زندانها انباشته از هواداران نیروهای کمونسیت و مترقی میگردد، در شرایطی که با رفاصتی عمومی همراه با فشار اقتصادی انفجار دیگری را نوید میدهد، در چنین شرایطی با اصطلاح بحث آزادی برای بررسی جهان بینی مادی والهی بین نمایندگان سال زمان فداشایان خلق (اکثریت) و حزب نموده با شرکت عبدالکریم سروش و حجت الاسلام مضیاج ترتیب داده میشود.

برنامه ریزی این نمایش بر اساس مراسم ۱۴ اسفند ساز زمان رسمیت یافتن اختلاف جناح بنی مدروا با سازمان مجاهدین خلق و حزب دمکرات در مقابل جمهوری اسلامی آغاز شد. این دو قطب در تقابل با یکدیگر دست به یکسری اقدامات زده و شیوه های خاص خود را انتخاب میکنند. فشاری که از ۱۴ اسفند بر جناح بنی مدروا "لیبرالها" وارد آمده خود را در به عقب راندن بیشتر عوامل آنها از عرصه ی قدرت بورژوا کراتیک و سلب اهرمهای تشکیلاتی از بداختاریات آنها نشان میدهد. از سوی دیگر طرح لایحه ی ده ماده ای برای قانونی کردن گروه های سیاسی، سازمان مجاهدین را به مصاف می طلبد. در ضمن دولت جمهوری اسلامی همراه با این اقدامات علیه جناح مقابل خود، با نشان دادن روی خوش به حزب ضد مردمی نموده و به میدان انقلابیون اکثریت عوامفریبی تازه ای را شروع کرده تا نشان دهد که میتواند نیروهای را که در چارچوب قانون فعالیت میکنند تحمل کند. اما لازم است از پیش بگوئیم که نظریه برداران و برنما هرگز رژیم خود از محبوسیتی که نام "فدایی" هنوز در بین بخشی از ابوزیستی به اعتبار خاطره ی شهدای کمونسیتی که با رژیم شاه مبارزه میکردند، آگاه است و میدانند که قادر خواهند بود با انکا به نیرویی با این تمام در مقابل حزب نموده که رسوای عام و خاس است عوامفریبانه عده ای را جذب سیاست های خود کنند. در حالی که جناح غالب دولت جمهوری اسلامی چنین ارزیابی میکند که اقدامات فوق با توجه به ناراضی عمومی از سرکوب آزادیهای دموکراتیک چهره ای دموکرات به آن بخشیده و رقیب (یعنی جناح بنی مدروا) را که آن نیز عوامفریبانه و کذابانسه تلاش در بسیج توده ها با طرح شعارهای دموکراتیک دارد بکا ملا

یکدیگر انجام میگیرد. جان کلام در اینجا است که کسانی که صرفاً از درون این نظام به این مبارزه دست میزنند (مانند تمام احزاب رویزیونیست سراسر جهان) در واقع خط بطلان بر تمام تئوری های مارکسیستی دولت میکشند. مادرشایط ضعف حاکمیت سیاسی پرازیسم بهمن ماه شاهداختن است. سناری تاکتیک های غلنی - فانونی از سوی کمونیستها بودیم. در آن زمان هم استفاده از آن امکانات به خاطر تقویت دولت بلکه بخاطر هدف افشارنه ای که دنبال میشد مورد تأیید قرار میگرفت. اما اکنون پس از ۲۳ سال حسی استفاده از همان امکانات بخاطر تبلیغاتی که رژیم بر سر کارگران و سارزجمنگشان (در طی این مدت روا داشته، بخاطر عوامفریبی های که اعمال کرده و غیره، جز تقویت دولست سرمایه داری، جز طرد مارکسیسم لنینیسم و پیوستن به اردوگاه سرمایه (چندریوش "سوسیالسم" وجه در شکست غریبان آن) معنای دیگری نخواهد داشت. شرط استفاده از وسایل غلنی (فانونی) آن است که کمونیست ها که املا امکان آزاد داشته باشند که تضادی را که بین منافع کارگران و زحمتکشان و منافع بورژوازی وجود دارد، برای دسته اول افشا سازند. حال آنکه آن خط مئی "انتقاد" در چارچوب نظام - که حزب توده و اکثریت به آن تمسک جسته اند، بسا موعظه ای تئوریک - ایدئولوژیک آشتی طبقاتی و وحدت بین طبقات (۱) سعی در کاستن حدت تضادهای اجتماعی کرده و تلاش دارد ایده های انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا را سرخ کند. آنها بدین وسیله جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی را به سطح معاملی اقتصادی و سیاسی با دولت سرمایه داری تنزل میدهند. آنها با شرکت جانشینان خود در بحث آزاد و تبلیغ وحدت طبقاتی در پشت الفاظ مارکسیستی (به خیال خود تصور میکنند) توده های مردم را به سوی خود جذب خواهند کرد.

حال آنکه تجربه ای تاریخی مبارزه طبقاتی در سال ۲۲ و قبل از آن در ایران نیز نشان داده این حرکات سرشوشی جز به شکست گشادن جنبش توده ای نخواهد داشت. اشاراتی مختصر به موضوعات مورد بحث و چگونگی برگزاری این خیمه شب بازی، ابتدا از واقعی رویزیونیسم - سرمایه داری را توانا آشکارا خواهد ساخت. هرگز و لوسا اندکی آشنائی به مباحث دیالکتیک نمی توانست از ابتدا لی که میبندید فداشیان مبلغ آن بود به ختم نیاید. شاید بتوان گفت که در بسیاری از سطوح انتشار وسیع مارکسیسم در ایران با تنزلی در سطح تئوریک توأم بوده است. بویژه آنکه قبل از قیام و بعد از آن مارکسیسم مبتذل در قالب کتابهای سهل الوصولی از نظر محتوا با تقسیم بندی های مکانیکی مقولات آنها عرضه شده و خوانندگان خاص خود را یافت. در ضمن از آنجا که در غالب مواقع مطالعه و آموزش جدی متون کلاسیک و تانوشته های قابل تأمل با تالین اخراجشوی نیروهای کمونیست دنبال شد، تمام کسانی که بخاطر اهمیت و بیشرقیهای عملی جنبش به سازمان های کمونیستی گرویده بودند و از نظر تئوریک بسیار کم و با هیچ مادگی نداشتند، منابع مورد تخریب خود را در همان کتابهای اشاعه دهنده مارکسیسم مبتذل یافتند. نتایج دوره ای از تشتت تئوریک پدید آمده که دستبازی به درکی فلسفی از مابعد، پس به خواندن کتبی نظیر اصول مقدما تی فلسفه محدود میشود. پس جای تعجب نیست که فرخ نگهدار نما بنده فداشیان اکثریت نیز از این نوع برخورد آرو برداشت گامی جلوتر نگذاشته باشند و به هنگام ارائه محفوظات خود از دهان کتابها فراتر نرفته و ناچار به تبلیغ مارکسیسم وارونه شده بپردازد. گفتیم ناچارانه، زیرا هنوز عمر کوتاهی رویزیونیستی اکثریت مجال با دیگری تمام تر فنندهای لازم را به رهبران آن نداده است.

مارکسیسم مبتذل با هرکاری که فانونیست یا فتن بیروان آنرا تفضیل کند، پیوند نزدیک دارد. حتی اگر تضمین این فانونیست به خیانت نسبت به توده های مردم و سقوط تاجا انجام کارهای پلیسی و جاسوسی به نفع رژیم و به زیان نیروهای مترقی و کمونیست منجر شود. اگر مردم در جوامع بیشرقندی معنی بیروان مارکسیسم (غلنی)

فعالیات فانونی در چارچوب دولت سرمایه داری در شرایط عقب ماندگی جوامع مورد نظر، خود را بصورت "مارکسیستهای فانونی" در جامعه متشکل می کنند و در نتیجه اختلاف آنها با دولت سرمایه داری تنها به یاری اقدامات اصلاحی و انتقاد خلاصه میشود. در پیش گرفتن چنین وضعی بمعنای پذیرش نظام موجود در اساس آن بعنوان نهادهای تغییرناپذیر بوده و در نتیجه تمام کوشش اینان محدود به کسب امتیاز برای طبقه کارگر (در وضعیت کنونی فداشیان و حزب توده به نفع دولت "برادر" شوروی) در چارچوب نظام موجود مصروف میشود. حال آنکه تنها برای بین مارکسیست لنینیست ها و پوزیونیست های مارکسیست نما در این امر نهفته است که دسته اول دولت سرمایه داری را صرفاً بعنوان یک ابزار سرکوب طبقه مسلط که با بدیروالتاریا علیه آن و درهم شکستن آن - زماندهی کرد، ارزیابی میکند. در صورتیکه رویزیونیستها دو - لیت را بمناسبت نهادهای مافوق طبقات در نظر میگیرند که بورژوازی پرولتاریا تنها بر سرکوب کنترل آن به نفع آنها یکدیگر میبازدازند. رویزیونیستها با در نظر گرفتن دولت بمناسبت موضوع مبارزه و نه بعنوان دستگا سرکوب دشمن طبقاتی، قوا عبدازی بورژوازی را پذیرفته و در نتیجه در همان آغاز مبارزه نیمه ای از سلاح خود را تحویل داده اند. زیرا بورژوازی تخلفهای منفرد و اشتقاقیات به اجزای سیستم و نه به زیرساختها کشیدن کل نظام را تا زمانیکه این اقدامات آگاهیه سوسیالیست را به میان نبرود - لتاریا نبوده و آنها را بر عرصه مبارزه طبقاتی شکل منفعت مستقل نبوده و نگذاشته، بخاطر محسوب نمیکند. بورژوازی در کنترل محدود و تنگداشتن این انتقادات، از آنجا که ولو برای یک لحظه حیات و آرا از اساسی تهدید نمی کند، با اشکالی مواجه نیست. بورژوازی در شرایطی که ادامه ای اتحاد خود را بنا بر این جریانات ضروری نمیبیند بر احتیاج به رهبری جدید از وسایل مختلف آنها را کناره میبندد. نمونه ای اتکای دولتهای با مصالح فدا میرا لیست به احزاب رویزیونیست و سپس کشتار آنها در شرایط قدرت با بی بورژوازی و استعاله به آن، در سایر کشورهای منطقه، شاهدین مدعا است. البته مستی ناشی از خانه زادن، حزب توده و فداشیان اکثریت را لحظه ای به تفکر درباره روند حرکت با لانتی ندازد.

بهر رو حزب توده و فداشیان اکثریت بکسر در جنبش جایگاهی ایستاده اند: ماهیت دولت را خارج از عرصه مبارزه طبقاتی قرار میدهند و اعتبار قوانین آنرا مستقیماً با شرکت و ایدیکالیزه تر کردن مبارزات جاری در جامعه روبرو می نمایند. پس بناچار هدف استراتژیک خود را جز تلاش برای اصلاح قوانین با تکیه بر ازار فانونی نمی بینند. حزب توده از فانونی شدن خود با توجه به بنیان های ایدئولوژیک آنها در زمینه پذیرش چارچوب موجود دولت قابل توجه است. حزب توده بلافاصله بعد از قیام و اکثریت پس از انشباع سال گذشته با شیفتگی اعجاب آمیزی فانونی شدن خود را از رژیم جمهوری اسلامی در پیوزگی میگردند و زمانیکه رژیم برای مقابله با فشار ناشی از رشد جنبش توده ای این امر را ضروری دانست، نیروهای با دشمن را به خدمت اجرای سیاست های خود گرفت. حزب توده و فداشیان نیز سرازیر به شناخته به یمن (۱) کوشش های خود در راه ثبات بندگی دردگاه اسلام، این دعوت را پذیرفتند.

در اینجا صحبت بر سر استفاده از شیوه های صرفاً غلنی (فانونی) و یا صرفاً غیر فانونی (غیر غلنی) نیست، چرا که اتحاد شیوه های فانونی (غلنی) مثل استفاده از امکانات رادیو و تلویزیون در واقع دستبازی به پایگاه های برای تبلیغ نظرات سازمان های کمونیستی در میان توده ها محسوب میشود. به بیان دیگر ما ممکن است شکل تبلیغی خود را تغییر دهیم تا بتوانیم تداوم نفوذ خود را بین توده ها تضمین کنیم، یعنی با بدیروالتاریا بر حسب محتوا و مضامین فعالیت خود و مهمتر از آن بنا بر شرایط جامعه، فعالیت های غلنی (فانونی) خود را با نقطه نظرات غیر غلنی و غیر فانونی خود تطبیق دهیم. روشن است که مبارزه ی طبقاتی در عرصه ای جامعه از درون نظام و خارج از نظام توأم و در تلفیق با

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

"مسلمانان بیروخط امام" و "کمونیست های مدیق" وحدت برقرار میکنند تا بدین وسیله به زعم خود رژیم "ضد امپریالیستی" کمونی را تقویت کنند. هیأت حاکمه را تقویت کنند تا سرکوب خلق کرد، کارگران و زحمتکشان، دانش آموزان و زنان و... کامل گردد. تاریخ مثله شدن خود حزب را نیز بنظر آره خواهد کرد و خنده ای تا سفاک خود را حواله ای این رویزیونیست های مدیق خواهد کرد.

درواقع اگر لائبرال (کشش و فلیتوف اینا لائالی) در اواخر عمر مارکسیست را پذیرفت، جناب طبری در همان سنین به اسلام روی میآورد و از نظریه ایدئولوژیکی تمام پزی بین اعتقادات خود و مسلمانان نمی بیند. مبارک است !!

البته تشخیص این نکته دشوار نیست که حرکت از مواضع مشترک سیاسی نزدیکی ایدئولوژیک را نیز به همراه میآورد. آری هر دو دسته شرکت کننده در بحث از نظر ما نیز پیرو یک ایدئولوژی هستند. آنها پیروان مدیق مونیسم بورژوازی هستند.

اما آنچه که بر خورد کمونیست ها را به این بحث آزاد و رزق میسازد، ادعاهای ایدئولوژیکی است که حزب بوده بطور تمام و کمال و اکثریت بطور نسبی ابراز میدارند. بررسی دقیقتر انحرافات ایدئولوژیکی آنها را به فرصت دیگری وامیگذاریم. ولی این نکته را باید متذکر شد که حزب توده و اکثریت بخاطر قانونی شدن، بخاطر حرکت از مواضع سیاسی، بخاطر پذیرش رژیم سیاسی و جارجوب نظام کمونیستی بهیچوجه با قصد تعرض لفظی و یا حتی جدل و دفاع از نظرات خود در مقابل دوشرکت کننده دیگر به میدان نیامده بودند. آنها آشتی طبقاتی را جاز زدند. "جناب طبری حتی تا آنجا پیش رفت که در توضیح "مونیسم" از نظر مارکسیستی و ملت بیسن رویزیونیست های مدیق و مسلمانان بیروخط امام را پیش تر یک گفت. در ادامه ای مطالب، جناب طبری اضافه کرد که "فلسفه ما توحیدی" است. "باید گفت فلسفهدی ایشان و همیالکی هایشان که به پیروان خط امام گرویده اند، قطعاً توحیدی" است. پیرو حزب توده با ادامه ای انجام فکری بیشتر بسیاری از هواداران اکثریت را نیز در پیوستن به حزب راغبتر میسازد. چه سبکی آری آمدهای ثانوی این "بحث آزاد"، از بین بردن زمینه ذهنی مانعی بود که اعضا و هواداران فدائیان بر سر وحدت سازمان با حزب توده میدیدند. ایشان حال نه تنها بین خود اختلاف نمی بینند بلکه به راحتی میتوانند از روی اختلافاتی که با رژیم با اصطلاح صدا میرا لیست احساس میکنند بگذرند.

در مورد شرکت کنندگان کمونی "بحث آزاد" از آنجا که هیچکدام به بحث اشنا ت نیردا خشنود و تمام مدت را به پرسیدن سؤال از دیگران گذرانند، نمیتوان نکته قابل توجیهی را ذکر کرد. جز آنکه عبدالکریم سروش نیز مانند هر ایده لیست دیگری تصور میکنند که با بحث در زمینه مسائل

ایدئولوژیک میتوان مسائل را حل کرد (!) در حالی که مسائل ایدئولوژیک حل شدنی نیستند. برور اختلافات ایدئولوژیک تداوم مبارزه طبقاتی در عرصه شوربک است. پس حل مسائل ایدئولوژیک در واقع بمعنای حل مبارزه طبقاتی است. یعنی حل مسائل ایدئولوژیک تنها در گرو حل تضاد اناسی جامعه است: قدرت یابی پرولتاریا و سرنگونی بورژوازی. مادامیکه در جامعه ای سرمایه داری بر می برسم با شرکت در مبارزه طبقاتی و رادیکالیزه تر کردن آن است که در واقع به مسائل ایدئولوژیک پاسخ داده ایم عملی آنرا ارائه میدهم. البته برای حزب توده و اکثریت قضیه شکل دیگری است. در مورد آنها سازش طبقاتی در عرصه مبارزه طبقاتی، ناکزیر به سازش در عرصه ایدئولوژی - شعوری میانجامد.

ولی آیا رژیم جمهوری اسلامی، به اهداف خود در این زمینه دست یافت. جناح غالب حاکمیت در وهله اول میخواست ثابت کند که همچون رقیب خود "آزادخواه" است. اما در واقع و همچون رقیب خود دروغین بودن آزادخواهی خود را اثبات کرد. واقعیت جامعه به رغم این نمایش های تلویزیونی حکایت از سرکوب آزادیخواه، دموکراتیک از یک سو و کفایتی در پاسخگویی به خواسته های حیاتی زحمتکشان و کارگران از سوی دیگر میکند. توده های مردم گول حرکات ظاهری را نمی خورند. روند توهم زدایی آنها سریعاً طی میشود.

مانند هواداران احزاب مختلف رویزیونیست جهان به اعتبار تعادل قوای نیروهای اجتماعی میتوانند نگاه حملات شدیدی به احزاب نماینده بورژوازی نیز بکنند. در اینجا هر نوع مبارزه در داخل نظام، نسخه خنده آوری از انتقاد به رژیم حاکم از آب درخواهد آمد. در اینجا حتی انتقاد به ملایم ترین وجه هم صورت نمیگیرد. از امکانات رادیو و تلویزیون استفاده میشود نه برای نشان دادن نقاط ضعف که ایسن در قلموس رویزیونیست ها کفر محض است بلکه برای نشان دادن میزان بندگی و عبودیت در درگاه سرمایه داری.

نمایندگی فدائیان گرچه ناشناخته و بی توسل به بر اهی با اصطلاح مارکسیستی، اما آشکارا برای توجیه ایدئولوژیک حرکات ایورونیستی آن سازمان اعلام میدارد "آنچه با سخوی مسایل باشد درست است". آنها این سخن درست مارکس را که "برای تک معیار حقیقت است" وارونه جلوه میدهد تا سیاست های ایدئولوژیکی خود و دنیا لهروی از سیاست هیات حاکمه را مقبول قلمداد کند. نماینده فدائیان ابتدا "حقیقت" را به درستی (در تقابل یا نادرستی) تعبیر میکنند و سپس "برای تک" را آنهم "برای تک" اجتماعی" را، به حدراشدهی برنامهای که پاسخگوی مسایل فرضا اقتصادی باشد تبدیل میدهد. اوسین در ادامه صحبت خود مدام از وظیفه و این قبیل واژه ها نام میبرد و طاهری اخلاقی به سخنان خود میدهد و در واقع این امراشات شده را که سوسالیم ندیک امراخلاقیک بلکه یک ضرورت تاریخی است نادیده میگیرد. البته این ها هیچکدام اهمیت ندارد زیرا نقش او در این نمایش از قبل به عنوان ارائه دهنده تصویر عینی ابتدال مارکسیسم علنی (فانونی) تعیین شده بود اما در این میان نقش حزب توده بسیار قابل تامل

است. رویزیونیسم حزب توده در قالبی متین و سده دور از ابتدال ظاهری به مردم عرضه شد. البته کمتر کسی است که خیانت این حزب را در سالیان گذشته فراموش کرده باشد. اثرات فریاد رهبران ضد کمونیست حزب توده در هیئت کمونیست ها، بر یکگرچش کمونیستی آنچنان سخت بود که خون مدها کمونیست انقلابی که در پیشا پیش جنبش نویسن انقلابی ایران حرکت کرده و در سالهای دیکتاتوری شاه به شهادت رسیده بودند بجز حمت توانسته بودند حیثیت و اعتبار لازم را به جنبش کمونیستی برگردانند. ولی حزب توده مجدداً با سیاستهای خائنه ای خود قدم به میدان گذاشت. خبا نتهای حزب توده در تمام دوران فعالیت آن از آغاز تا پایان بر همه محرز است. این حزب به رغم سازماندهی ۹۰ درصد کارگران ایران "در شورای متحد مرکزی کارگران و زحمتکشان" با اجرای سیاست های شوروی و تبعیت بی چون و چیرا از آن زمینه ای را که جنبش توده ای در مقاطعی نظیر سال ۱۳۲۵ و پیش در ایام قبل از کودتای سال ۱۳۲۲ ایران فراهم آورده بود، از دست داد. بی آمد آشکارا این اقدام که در شرکت جنبش توده ای مشربود تا جایی بود که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ با فرار رهبران حزب به خارج از کشور عملاً تشکیلات آن حزب هم از بین رفت.

حزب توده در توجیه ایدئولوژیک اقدامات خود اذعان دارد که میخواهد بطور میان بر ویدون گذار از مبارزه طبقاتی به هدف خویش یعنی "سوسالیم" برسد. بقول خودشان "آنچه که رهبری خرده بورژوازی مینا متدالت گذار بینا بینی است که در درون ما در درون نیکه هژمونی جهانی پرولتاریا (بخوا ندهز مونی دولت شوروی) (بیدمیا بد... جنبشی که در این حالت بینا بینی است اگر در جهت صدا میرا لیستی (آیا منظور حزب توده از مبارزه ای صدا میرا لیستی چیزی بجز نزدیکی به شوروی است) (تقویت شود میتوانده هدفهای قاطع تری دست یابد".

(جزوه در باره مسائل انقلاب ص ۲۹). حزب توده یکبار در سال ۲۱ اعلام کرد که تعدادی از اعضای آن معتقد به مذهب شیعه آشتی عشری هستند، جنبشی پیش نیز در نامه مردم این نکته را تصریح کرد که تعدادی از اعضا و هواداران آن مسلمان هستند. البته لازم به یادآوری است که حزب در عرض همین مدت خود را ادامه دهنده ی حزب کمونیست ایران نیز قلمداد کرده است. حزب توده در بحث آزادیخواه، با ردیکر خود را پیرو کمونیسم اعلام میکند. اما باقی بعد، در چرخش بحث ها، از نظر ایدئولوژیکی بین

نکاتی چند پیرامون مقاله

رژیم جمهوری اسلامی در ورطه بحران

افرنند

عوض شوند. روزنامه میزبان می نویسد:

"متأسفانه اولین قرارداد فروش نفت ایران با انگلستان توسط دولت آقای رجایی منعقد شد. در مقابل انگلستان به ایران چه میدهد... بدینست آشکار میگردد که انگلستان در مقابل نفت نه حاضر به پرداخت ارز و نه تحویل کالاهای مورد نیاز صنایع کشاورزی در حال رکود ایران است. میبینیم که اخیراً سخن از انعقاد یک قرارداد دو میلیارد و دویست میلیون تومانی میان ایران، ناسیونال و شرکت تالیوت انگلیس میان آمده است که تالیوت لپوازم یدکی و موتورهای بیگان در اختیارمان قرار دهد." (میزبان، ۱۹ اردی بهشت ۶۵)*

امروز همه دست اندرکاران رژیم و از جمله بنی صدر ادعای دارند که صادرات نفت در سال ۱۳۶۵ به حدود ۳ میلیون بشکه در روز - برای جبران کسر بودجه دولت - باید برسد و این تازه در حالتی است که نفت بشکه ای ۲۵ دلار در بازارهای آزاد بفروش برسد. برخی از خبرها از جلسه خبر مربوط به قرارداد شرکت ملی نفت، بریتیش پترولیوم انگلستان صحبت از فروش نفت از قرار هر بشکه حدود ۹ دلار که البته ما به التفاوت آن قرار است که توسط انگلستان مصرف یا سازی ناسیسات منهدم شده صنعتی - نفتی گردد، میکنند. ما هنوز به ابعاد این مسئله و جنبه های بعدی آن هنوز آگاهی کامل نداریم. لیکن اگر به رقم روزانه ۲ میلیون بشکه نفت اضافی در بازار جهانی توجه کنیم، لاف را به گوشه ای از واقعیت درآمده ایران از نفت در سال جاری بی خواهیم برد.

(۴) ما در بحث خود، در دو مقاله ای اشاره شده نشان دادیم که کسر بودجه همزاد تورم است. دلیل

آن نیز روشن است. کسر بودجه بمعنای استقراض دولت از بانک مرکزی است و این استقراض، چیزی جز خروج اسکناس از سیستم بانکی و یا انتشار اسکناس (در صورت بالا رفتن رقم کسر بودجه) نمیشد و لاجرم به افزایش نقدینگی منجر میگردد. افزایش نقدینگی در مدت زمان معینی، جایی که از حیثی و اقتصادی امکان بالا بردن جدي عرضی کالا و بکار انداختن مواد تولید وجود ندارد چیزی جز تورم بیار نماید. در مورد فروش نفت هم همین امر صادق است. وقتی که دولت نفت میفروشد - صرف نظر از اینکه معمولاً این فروش تسهیل و مدت وصول پول آن حداقل ۳ ماه بطول میانجامد - ارزش خارجی میگرداند بخشی از آنرا بلافاصله بهمان خارجیها میدهد و بجای آن چیزی را وارد میکند که حتماً رجایی، بنیوی، خامنه ای، بهشتی، رفسنجانی... گفته اند. مثلاً قطعات یدکی اتومبیل از شرکت ورشکسته تالیوت. و آن بخش از ارز باقیمانده را "ارز پشوانه" مینامند. یعنی برابر ارزش ریالی این ارزها پول ایرانی چاپ میشود و از کانال بانک مرکزی به خزانه داری کل (واقع در خیابان ناصرخرو، کاخ وزارت دارایی، طبقه سوم)، واريز میشود. از آنجا به حساب ارگانهای دولتی و وزارتخانه ها ریخته میشود تا خرج کنند. وقتی که تولید را ثابت بگیریم این عمل نیز بنوعی خود و شاید بهمان میزان حالت قبلی (استقراض از بانک مرکزی)، تورم - زاست. این تورم به چه معناست؟ در جایی که بحث کسری بودجه مطرح است معنای آن اینست که خرجی که دولت معادل

قبل از اینکه بحث پیرامون مسئله بودجه و تحلیل آن در میان جناحین حاکمیت درگیر شود، ما در شماره های ۷۴ و ۷۳ رهائی، مطالبی در زمینه وضع اقتصادی جمهوری اسلامی، با توجه به وضع مالی بودجه آن، عنوان کردیم. سپس در شماره های ۷۶ بعد از انتشار متن لایحه بودجه، نظر خود را پیرامون خود لایحه و اثرات زیاده اراقتصادی، اجتماعی، سیاسی آن بیان کردیم و نشان دادیم که لایحه بودجه - به پیشنهادی دولت - عجز بمعنای سرپرستی کامل سیاسی و وابستگی تمام عیار ایران به امپریالیسم نیست. در این فاصله پس از اینکه جناحین حاکمیت نظریات خود را در زمینه پیش بینی وضع بودجه عنوان کردند، برخی از مسائل مطرح شده اند.

۱- با توجه به سابقه با زمان برنامه بودجه در تنظیم بودجه و با توجه به تصمیماتی که دولت شخصاً در زمینه های هزینه های عمومی و منابع تأمین درآمدها ذکر کرده و میکند، آیا ارقام بودجه پیشنهادی دولت به واقعیت نزدیکتر نیست؟

۲- آنچه مورد اعتراض جناح بنی صدر قرار گرفته، مربوط به "تزدیک به واقعیت بودن ارقام بودجه" نیست، بلکه اعتراض این جناح به شیوه غلط منابع تأمین درآمدهای دولتی یعنی فروش بی رويه نفت میباشد.

آنچه در زیرخواهد آمد متوضیحاتی است درباره مقالات گذشته و سبزه نظریات ارائه شده در شماره های ۷۴ و ۷۳ رهائی.

(۱) رژیم جمهوری اسلامی عملاً با مشکلات فراوان تکنیکی، کارگری، فقدان کش بازار جهانی، مسائل جنگ، فشار نهادهای درونی حاکمیت و اعتراضات گسترده ابویسیون و ربورست، با وجود این مشکلات نخواهد توانست کسر بودجه خود را از طریق فروش نفت، به سودی بیجان شدن شیر فلکه، تأمین کند - مگر تحت شرایطی که در قسمت سه خواهد آمد.

(۲) هزینه های دولت مشتمل بر هزینه های اداری، پایش یا پندهی جنگی - چه جنگ باشد و چه نباشد - فشارهای زیادی بر بودجه دولت تحمیل میکند. تعهدات دولت در مقابل نهادهای در مقابل هزینه های عمرانی - که تا وقتی حاکمیت جای پای خود را قرض نکرده باشد وسیله ایست برای بقای آن - موجب میشود که تصور رقم کسر بودجه ای بالاتر از کسر بودجه سال ۱۳۵۹ را داشته باشیم. ما در شرایط عادی، این کسر بودجه را حدود ۱۰۰۰ میلیارد ریال تخمین زده ایم.

(۳) بهزاد نبوی که قبلاً "فدا میرا لیست" بودن خود را در مسالهی گروگانها نشان داده و اخیراً با داشتن اقتصادی او آشنا شده ایم میگوید که کسر بودجه ای با تقریباً صفر است. قبلاً بهنگام بررسی گزارش محرمانه ای کارشناسان سازمان برنامه دیده ایم که در بهترین سناریوی ممکن، فروش روزانه نفت، ۱/۵ میلیون بشکه خواهد بود و در حالت "معقول"، ۱/۲ میلیون بشکه در روز. اما بهزاد نبوی با فروش ۲/۵ میلیون بشکه در روز، (مراجعه کنید به رهائی شماره ۷۶) قصد مصرف سازی کسر بودجه را دارد. ما نمیگوئیم که این امر، مطلقاً امکان ناپذیر است. از نظر فنی اینگونه بهره برداریهای اقتصادی کارچندان دشواری نیست. لیکن این امر را باید در شرایط و اوضاع و احوال امروز جامعه و محدودیت های رژیم - بهره برداری از منابع نفتی بررسی کرد. آنچه در قسمت یک گفتیم ناظر بر شرایطی است که جامعه چنان هزینه ها بنی - را محتمل شود که تا بحال در روند عادی محتمل میشد. اگر قرار باشد که سیاست مالی دولت، در جهت هدف "مفر سازی کسر بودجه"، بر سیاست "غارثی" استوار شود، به پیش بینی ما باید بدعوض شود. در اینحال، خیلی چیزهای دیگر هم باید

* مقصود در اینجا قرارداد امیلیاردیوندی است ولی کویا میزان در تبدیل یونیده تومان مرتکب اشتباه شده و هر یونده را ۲۱ ریال حساب کرده است!

۱۰۰ تومان در نظر گرفته، مثلاً حدود ۱۸۰ تومان تمام میشود. بسیار خوب، تو بدو که من بدوم. این ۸۰ تومان اضافی از آسمان فرو نسیب ریزد. این یک کسری تازه بشمار میرود که سیاست ضد کسری دولت (یا سیاست صفر بازی نبوی)، خود آنرا بوجود میآورد.

۵) ما نمیگوئیم که داستان همواره بهمان صادگی است که در فوق آمده و بمفهوم دیگر، هرگونه تامین ارز خارجی اثر تورمی داشته و افزایش کسری بودجه را به همراه دارد. ولی اگر ارزهای خارجی در مقدار تولید آتی بیفتند یعنی به تولید کالاهای اختصاصی یا به بند که سرعت بدست میآیند، نمیتوان از آن امید توسعه عمودی صنایع و بی ریزی صنایع کلیدی را انتظار داشت. وانگهی مگر چنین کالاهایی چند درصد از مصارف کل را تشکیل میدهند؟ و بالاخره اینکه عمده گرفتاری ما مواد غذایی است و تولیدات کشاورزی (رجوع کنید به مقاله ای "جمهوری اسلامی در ورطه بحران"، شماره ۷۲ رها بی)، و در این زمینه، امید تحول سریع، از نسوع پندار باقی های مکتبیون دو آتشه در سایر زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی... است.

اگر با ارز خارجی فقط کالاهای مصرفی مورد نیاز تا مین شود، آنوقت تکلیف برنامه های توسعه اقتصادی و تولید داخلی چه میشود؟ این راحتی ارتجاعی ترین رژیم ها لااقل در حرف نپذیرفته اند که ارز خود را به مصرف خرید کالاهای مصرفی از خارج رسانند. بطور خلاصه، اختصاص ارزها به صنایع مصرفی که زودتر کالا تولید میکنند - و نوعاً صنایع مونتاژ وابسته اند - و با به صادرات، چاره ی درد نیست و با خود، مرکوب برای اعلام ضریح وابستگی کامل را به همراه میآورد. از طرف دیگر، اختصاص ارزها به برنامه های واقعی تر عمرانی، از آنجا که قبل از عرضه، تقاضاهای بولی را زیاد میکنند، تورم زاست. پس چاره چیست؟ آیا بدون نقش برداری مقدس ماتی از اقتصاد و ارائه برنامه های همه جانبه، همراه با کوتاه کردن دست تجار و دلالها و مقاطعه کاران اسلام و غیر اسلامی - که هر کدام آثارش اقتصادی نسوع خاصی را پدید میآورند - چاره ی دیگری میماند؟ آیا انتظار اجرایی برنامه های از جناح مکتبی و جناح "لیبرال" حاکمیت انتظاری عبث نخواهد بود؟

۶) روشن است که باید ترکیب هزینه های دولت مورد بررسی قرار گیرد. ما اینجا وارد موقلهای قبلی انجام ندادیم. دلیلش این بود که میخواستیم عمدتاً توجه خود را به مسأله ی ورشکستگی مالی دولت و استیصال آن (که منجر به گرایش شدیدی به سمت امپریالیسم خواهد شد)، معطوف کنیم. لایحه ی بودجه ی دولت نیز همین امر را بوضوح نشان میدهد. شناخت جهات سیاسی - اقتصادی رژیم حاکم بر اساس مطالعه ی بودجه ی تخصصی به رشته های مختلف اقتصاد ضروریست. ولی نباید فراموش کرد که چنین شناختی در بودجه ی یکسال، که آنهم بصورت ۲/۱۲ و ۴/۱۲ و غیره تصویب میشود، بدرستی بدست نخواهد آمد. توجه داشته باشیم که همین بودجه های "اظطراری" را نیز مقامات هر روز به دلخواه خودشان بی هیچ حساب و کتابی، عوض میکنند، بی آنکه برای دیوان محاسبات بشیرو ارزش قایل باشند. تازه چه دیوانی که در چنگال مجلس خود ساخته ی اسلامی اسیر و اجیر است. و خلاصه اینکه باید همه ی جوانب و عملکردهای طولانی تر از برنامه های اقتصادی رژیم را مدنظر قرار داد.

بهر حال، مفهوم نکات اشاره شده در فوق این نیست که در بودجه ی تنظیمی دولت نمیتوان خیلی چیزها را دید. همین مسأله ی کسری بودجه، گرایش با اهمیتش را بهما نشان میدهد. گرایش فروش نفت به ترتیب و بهر قیمت، و حرکت هر چه سریع تر به سمت امپریالیسم و

گشودن دروازه های بازار داخلی به روی کالاهای آنها. در بودجه ی ارائه شده به مجلس، ۳۴ درصد هزینه های بودجه، با اصطلاح هزینه های سرمایه گذاری و عمرانی، ۶۲ درصد هزینه های جاری و ۴ درصد، هزینه های متفرقه است. در این بودجه مبلغ ۵۵۰ میلیارد ریال (از کل بودجه ی ۳۳۰۰ میلیارد ریالی) بعنوان هزینه های جنگی در نظر گرفته شده است که معلوم نیست در کجای جدول هزینه ها جای دارد. (به جدول بودجه مندرج در انقلاب اسلامی ۲۹ و ۲۲ اردیبهشت ۶۰ مراجعه کنید). این مخفی کاری مشکوک قبل از اینکه بی برنامه گی رژیم را نشان دهد، ریاکاری آنرا بر مصلای میسازد. پیش بینی ما اینست که در سال جاری، درآمدهای نفت چه افزایش پیدا کند چه افزایش پیدا نکند، هزینه های نظامی بزرگان هزینه های رفاهی، اجتماعی و عمرانی، افزایش خواهد یافت. بنظر میرسد رقم ۵۵۰ میلیارد ریال رقم اضطراری بوده، خارج از قانون بودجه عمل میشود و قطعاً به مقیاس وسیعی در آینده افزایش خواهد یافت. در صورت افزایش درآمدهای نفت، بطور قطع سهمیم زیادی از تراورم و سیاست ضد تورمی (یعنی واردات کالاها - های مصرفی)، در جهت اقدامات عوام قربانی رفاهی، خواهد بود. روزنامه کیهان در یک تحلیل تدافعی از لایحه ی بودجه، اوج استیصال رژیم را، ناخواسته، به نمایش میگذارد:

... صنایع ضرر میدهند. برای رشد و توسعه ی صنایع داخلی و سوددهی و ایجاد اشتغال از طریق تولید داخلی و عدم تزریق پول به درون اقتصاد از طریق فروش نفت و استقرار از بانک مرکزی بنا به نظر اقتصاد دانان (۱) به ۲۰ سال زمان نیاز داریم. خوب با چنین وضعیتی برای تا مین ستون درآمدهای بودجه سال جاری چه باید کرد؟

الف - استقرار اریسم بانکی

ب - فروش نفت به میزان زیادتر

و راه سومی وجود ندارد" (کیهان، ۲۱/۲/۶۰)

ملاحظه میکنیم که رژیم در ناامیدی مطلق بسر میرود. حاصل این ناامیدی در تا مین کالاهای مورد نیاز مردم چیزی نیست جز افزایش واردات و فروش نفت ارزان.

۷ - آخرین نکته ای که توضیح آن را ضروری میدانیم حملات و انتقاداتی است که جناح رقیب، بر سر مسئله ی کسری بودجه و تا مین آن از نفت، به رژیم وارد میکند. با کمی دقت میتوان دریافت که برخی از انتقادات اشاره شده در اینجا را جناح رقیب حاکمیت نیز (با تغییرات و تلفی های خاص خود) مطرح میکنند ولی بلافاصله این سئوال پیش میآید: آیا انتقادهای جناح بنی ممدراجای آن برنامه های مشخصی است که برپا به آنها اقتصادی سالم با مدارهای تولیدی عمیقاً بنده پیش بینی شده باشد؟ جواب دقیقاً منفی است. به گذشته بنگریم. از سیاست نرخ بهره ی ارزان بنی ممدراجی سود بدست آمده خود بر مسند ریاست جمهوری بنشینند. لیکن واقعاً سرخست جامعه سرمایه داری، به نظریه پرداز "اقتصاد توحیدی" سابق و به دیگران، نشان دادند که این سیاست در عمل هیچگونه ضمانت اجرایی ندارد و تنها به عنوان وسیله ی تبلیغاتی عوام قریباً نه میتواند مورد استفااده قرار گیرد.

مهندس سخابی، رئیس کمیسیون بودجه و برنامه در مجلس شورای اسلامی می گوید:

دولت با پدید آمدن هزینه ها مقداری پول به اقتصاد تزریق کند در حالی که معادل این پول، کالاهای خدمت درجا معنه نیست و نتیجتاً قیمت ها با لافته و حجم اسکناس بیشتر میشود" (انقلاب اسلامی، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۰).

بقیه در صفحه ۱۳

"تولید بیشتر" و "حقوق کمتر" تنها شعار جمهوری اسلامی نیست، سرود "انترناسیونال" سرمایه داری است

از کار ۵۹ اکثریت ...

تاکتیک آزادبخواهانه ((۱)) لیبرال‌ها را خنثی کند و به "سرکوب نیروهای انقلابی" دست بزند. و بدینگونه است که نزدیکی با "لیبرال‌ها" توجیه تشویریک پیدا میکند. حزب جمهوری اسلامی گویا تازه بفکر "سرکوب نیروهای انقلابی" افتاده است، پس چه نشتتیم، "غفلت" گذشته را جبران کنیم و به "تاکتیک آزادبخواهانه لیبرال‌ها" پناه ببریم!

رفقای اقلیت برای توجیه تغییر مواضع خود، دلیل (و شاید مهمترین دلیل) دیگری را ارائه میدهند: حزب جمهوری اسلامی برای رسیدن به "این هدف استراتژیک" فوق‌الذکر (که قبلاً از قول رفقا دیده‌ایم) "ازهم‌اکنون میتوان شکست آنرا پیش‌بینی کرد"، دست به "تاکتیک زیان بار" زده که عبارتست از ارائه لایحه فعالیت احزاب و گروه‌ها به مجلس!

"تصویب این لایحه دقیقاً نخستین گام (!) در راه سرکوب نیروهای انقلابی است."

(سرمقاله‌ی کار ۱۰۹، تاکتیک‌آزمایی)

آیا دلیلی مهمل‌تر از این برای توجیه تغییر مواضع یک سازمان انقلابی، میتوان ارائه داد؟ آیا رهبری اقلیت خیال میکند که هواداران او و مردم، جفندرنند! نکته دیگر اینکه، پس از ۲۶ ماه از حاکمیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و تمام آنچه در این مدت بر کارگران و زحمتکشان خلفا و نیروهای انقلابی رفته است، تازه "تصویب این لایحه دقیقاً نخستین گام در راه سرکوب نیروهای انقلابی" بشمار میرود! ابتذال تاکتیک!

سرعتمند سقوط تا چه حد!

رفقای اقلیت در همان سرمقاله رهنمود میدهند که: "هواداران سازمان وظیفه دارند در این رابطه (تصویب لایحه فعالیت احزاب ۲۰۰۰) با نیروهای انقلابی یویژه مجاهدین اتحاد عمل و همکاری داشته باشند."

قبلاً دیده‌ایم که مجاهدین خلق لایحه مذکور را "متناقض" با اصول قانون اساسی میدانند و نیز گفته‌اند حاضرند در چهارچوب قانون اساسی فعالیت کنند. رهنمود اقلیت به هواداران در مورد "اتحاد عمل و همکاری" "یویژه با مجاهدین"، دلیل دیگریست بر تمایل (هنوز رسماً اعلام نشده اقلیت) برای فعالیت در چهارچوب قانون اساسی ولایت فقیه.

درمورد رهنمود فوق یک نکته دیگر نیز قابل ذکر است: از عبارت "مبهم" "نیروهای انقلابی" که بگذریم، "اتحاد عمل و همکاری" با مجاهدین بظاهر چیز بسدی نیست ولی اشکال قضیه اینست که اشتلاف مجاهدین با بنی صدر مدتهاست که از پرده بیرون افتاده. آیا این نکته از نظر رفقا که تا همین چند وقت پیش هر دو جناح حاکمیت را "ضد انقلابی" میدانستند، خالصی از اشکال است که با مجاهدین خلف یعنی با متحدبالمفعول "لیبرال‌ها" و در راس آنها بنی صدر" و با یکی از رکنهای "ارکان سازش"، اتحاد عمل و همکاری" داشته باشند؟ آیا رفقای اقلیت با سازش (مع الواسطه) با جناح بنی صدر، دارند کم‌کم به روزهای پیداز انقلاب برمیگردند که بخاطر "استحکام دموکراسی دولت" از "دو-لتملی" بازگان دفاع میکردند و این دفاع را "بسود منافع خلق و به زیان ارتجاع که خواهان تشدید اشتقاقی است" مینداشتند؟

(۹) ما در آذر ۵۸ در مقالهی "فدائیان خلق، پیروان نوین خط امام" (۵ ماه قبل از انشعاب) یک سؤال اساسی را مطرح کرده بودیم. و امروز یکسال و نیم پس از آن تاریخ، در رابطه با رفقای اقلیت یعنی پیروان نوین "دموکراسی" بنی - مدری، میتوان همان سؤال اساسی را تکرار کرد: "در برخورد با مواضع سازمان چریکهای فدایی خلق،

اولین برش اینست که آیا انحرافات موجود در میر - فتی است یا موضعی؟

باور کنید، هیچ دلمان نمخواهد که وقایع هفته‌ها و ماه‌های آینده، یکبار دیگر بما حق بدهد و بیش‌بینیه کنونی ما را تأیید کند.

صالحه‌ای که در اینجا مطرح است مطلقاً بر سر استفاده از امکانات علنی برای اعتلا آگاهی نوده‌ها و شکل طبقه کارگر، نیست. نگرانی شدید ما (بر اساس عملکردهای اخیر و مواضع ارکان اقلیت)، گرایش چشمگیر به قانونی شدن بهر قیمت (رفقای اقلیت چند مقاله و سرمقاله در شماره‌های اخیر به لایحه فعالیت احزاب ... اختصاص داده‌اند؟ حساب از دستان در رفته است) و نوعی گرایش به "مارکسیسم قانونی" است. گاهی به سرنوشت "مارکسیستهای قانونی" در جنبش کمونس - نیستی جهان و ایران، میتواند عبرت آموز باشد. تاریخ جنبش (نه چندان کهن) کمونیستی، چندمدبار این تجربه را اثبات کرده است که: مواضع سیاسی هر چند رادیکال و چپ، در صورت ریشه‌دار بودن انحرافات ایدئولوژیک و عدم برخورد قاطع با آن و بدآموزی از مارکسیسم - لنینیسم، بالاخره به مواضع راست برمیگردد. سرمقاله‌ی کار ۵۹ و کار ۱۰۹ را در کنار هم قرار دهید و ببینید که این دو سرمقاله از نظر اسلوب تفکر چه تفاوت اساسی و ماهوی با هم دارند. هیچ! مگر:

- بازگشت به اصل با بازده ماه تاخیر
- تجدیدتولید یک انحراف در روندی بظا هر معکوس
- عمده کردن "مبارزه ضد امپریالیستی خرده‌بورژوازی" و سوار شدن (با بلیط بیکره) در قطار توهم "دموکراسی - بنی مدری، در واقع، دورروی یک سکه."

(*) بنی صدر در مورد سرکوب و حشانه‌ی خواست حق طلبانه‌ی خلقها یویژه خلق قهرمان کرده‌ج دست‌کمی از مرتجعین حزب جمهوری اسلامی نداشت و در این زمینه میتوان صدها نمونه ارائه داد که در اینجا به ذکر مشتی از خروارها رجز - خوانی های قبلی او اشاره میکنیم:

بهنگام حملات و حشانه‌ی سیاه با ساداران بهروستا ثانی بی دفاع ترکمن، بنی صدر گفت: "ما خانه به خانه میکوبیم" و اضافه کرد که "این هنوز فقط ده درصد از قاطعیت ماست". در اجتماع سیاه با ساداران گفت: "با کمک شما موضوع کنید و ترکمن مراحل شدویک کا - نون مقاومت در مقابل حکومت ایجا دشته بود، از بین رفت."

(رکیهان ۱۸، اسفند ۵۸)

بدنبال گشتار و حشانه‌ی زنان و کودکان و پیر مردان "قهلاته" توسط سیاه با ساداران، ارتش و مزدوران ملاحضی متفقور و قیاحانه ادعا کرد:

بقیه در صفحه ۱۳

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه‌های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد.

کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

چند پاسخ...

● رفیق سی امضاء!

۱) ضمن اینکه این آخرین بار است که سئوالی را که امضا شده پاسخ می‌دهیم! باید بگوئیم که بعد برخی از سئوال‌ها در مورد حزب جمهوری و غیره در صفحات چند پاسخ قبلی برخورد شده است.
۲) در ارتباط با معادله لیسان در شماره ۶۵ رهایی سئوال کرده‌اید:

"با توجه به وابسته بودن اروپای شرقی به شوروی و نیز با توجه به موضوع مطرح شده "انقلاب اجتماعی"، نظر رفقا همان سرمایه‌داری دولتی بودن شوروی نیست؟"

الزاما خیر. وقتی ما می‌گوئیم در شوروی و اروپای شرقی باید یک انقلاب اجتماعی صورت گیرد، این الزاما بدین معنی نیست که در این جوامع سرمایه‌داری حاکم است. ما معتقدیم، و اینرا در گذشته نیز بیان داشته‌ایم، که شوروی و سایر جوامع از نوع آن، جوامع سوسیالیستی نیستند و بر آنها نوعی مناسبات طبقاتی است. استثمار و حاکمیت. اینکه این مناسبات سرمایه‌داریست یا خیر، اینکه اگر این مناسبات سرمایه‌داری نیست پس چیست و این جوامع چگونه جوامعی هستند امری است که باید تبیین شود. ولی همینکه ابراز می‌داریم این جوامع طبقاتی - استثمار می‌کنند، با این معناست که انقلاب در این جوامع باید دگرگونی مناسبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را هدف خود قرار دهد و نه فقط تغییر مناسبات سیاسی را. و این یعنی انقلاب اجتماعی.

● رفیق حمید!

نوشتی:

"لطفا دید خود را از نقش دهقانان در انقلاب و رابطه پرولتاریا و دهقانان را توضیح دهید... آیا پرولتاریا دارای آنچنان قدرتی است که تنها به انکای نیروی خود، در هر جامعه (حتی عقب مانده) و در هر شرایطی قادر به انجام هر نوع کاری است..."

بیکار در صفحی چند پاسخ، در شماره ۵۸ به مسأله دهقانان و برخورد به آن اشاره کرده‌ایم. در آنجا نوشتیم:

"در جوامعی که پرولتاریا اکثریت را تشکیل نمی‌دهد و قشرهای وسیعی از زمینکشان وجود دارند، پرولتاریا در اتحاد با این اقشار قدرت می‌برد و ضمن اینکه دولت خود یعنی دولت دیکتاتور پرولتاریا، را تشکیل می‌دهد و خواستهای زمینکشان دیگر را که نیز ممکنست دقیقاً منطبق بر برنامه‌ی تاریخی تبیین شده‌ی پرولتاریا نباشد، متحقق می‌کند. بعنوان مثال در این رابطه می‌توان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را ذکر کرد که در آن بلشویک‌های به قدرت رسیده برنامه‌ی ارضی را نیز برای دهقانان که خواستشان مالکیت زمین بود به اجرا درآوردند. بنابراین مثال، دولت شوروی دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود، ولی حکومت، حکومت

زمینکشان و بیان مفهوم اتحاد کارگران و دهقانان بود...

این البته برخوردی کلیست ولی حاکی از خط کلی برخورد با این مسأله است. بیان معنی که پرولتاریا در صورت در دست گرفتن قدرت الزاما بلافاصله برنامه‌ی کامل سوسیالیستی را به اجرا نمی‌گذارد بلکه اقدامات دموکراتیک و سوسیالیستی را توانا و با توجه به تحلیل مشخص از جامعه عملی می‌سازد.

در مورد بررسی جنبش دهقانی، باید گفت که سازمان ما هنوز دارای امکاناتی که بتواند اینکار را در سطح وسیع و در جوانب مختلف آن انجام بدهد نیست. امیدواریم این نقیصه نیز زمانی برطرف شود.

● رفقا کاودن...

بعد از اشاره به مقاله‌ی گسترش مبارزات کارگر-ان... در شماره ۶۶ نوشته‌اید:

"جواننده انتظار دارد وقتی سازمان مبارزه‌ی ایدئولوژیک را حول مسائل مشخص جنبش شوروی می‌داند، در عمل نیز با حدودی اینکار را انجام داده باشد. ولی نگاهی به مقالات رهایی کاملاً عکس اینرا نشان می‌دهد."

و سپس به بحثهای راه کارگر و بیکار و زمینکشان درباره‌ی شعار افزایش تولید و تر اعتلای انقلابی، هیات حاکمه و جناحهای مختلف آن، اشاره کرده‌اید و ضمن انتقاد از اینکه "رهایی نه تنها تاکنون هیچگونه عکس العملی در مقابل این مبارزات ایدئولوژیک نشان نداده است..." از انتشار مقالاتی مثل فدائیان اسلام، نقد لایحه‌ی فاضل، عظمت و سقوط شیخ خلخال، نقد لایحه‌ی باکازی و غیره تحت عنوان "اسوه نوشته‌هایی که بی رابطه با مسائل مبارزاتی جنبش هستند" انتقاد کرده‌اید.

فکر نمی‌کنم، این ابرازات شما تا حدود زیادی حاکی از بی لطفی است! اولاً که ما بطور مستمر اضر مبارزه‌ی ایدئولوژیک را در دستور کار قرار داده‌ایم. صفحات رهایی از همان ابتدا شاهد نقدهای ما بر حزب توده، سازمان انقلابی (حزب رنجبران کنونی) راه کارگر، فدائیان، بیکار، زمینکشان و غیره هستند. در مورد جنگ نیز نظر سازمانهای مختلف را بررسی کردیم. البته این درست است که ما تاکنون بحثی بطور مشخص درباره‌ی مثلا شعار افزایش تولید نکرده‌ایم. ولی بحثها و نقدهای ما به سازمانهایی مذکور همواره به اساس تفکر و بینش آنها که منجر به طرح شعار افزایش تولید و امثال آن میشود پرداخته‌اند. ما در چندین شماره تنها دتفکر بیکار و "ما ورا، چرا که گسترش موقتی خود را با اعتلای انقلابی جنبش بگشایان قلمداد می‌کند" به نقد کشیده‌ایم و اکنون نیز نگرش آن در مورد تئوری انقلاب را، یعنی ستون فقرات اندیشه‌ی بیکار، آغاز کرده‌ایم.

ثانیا، بحثها و مقالات طرح شده در مورد هیات حاکمه و جناحهای مختلف آن در تشریحات دیگر نیز عمدتا در بیان موضع باقی مانده‌اند و ما هنوز بحث تئوریک قابل توجه جدیدی در اینباره مشاهده نکرده‌ایم.